



هزار و یک ضرب المثل گرجی

پژوهش و ترجمه

تناسور غایب

فرشید دلشاد



ათასერთი ქართული ანდაზა

თარგმნეს,

წინასიტყვაობა და კომენტარები

დაურთეს

თეა შურლაიამ და ფარშიდ დელზადმა



მთავარი დაწვრილი სიტყვა
მთავარი დაწვრილი სიტყვა

١١٠٢٧

٥١٣٥٣ ١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هزار و یک
ضرب المثل گرجی

پژوهش و ترجمه
خانم تنّا شورغانیا و آقای فرشید دلشاد

تهران - ۱۳۸۰

فهرست‌نویسی پیش از انتشار

تثا شورغانیا

هزار و یک ضرب‌المثل گرجی / پژوهش و ترجمه تثا شورغانیا و فرشید دلشاد. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.

۲۱۸ ص.

ISBN 964-361-019-5:

بها: ۹۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

گرجی - فارسی.

۱. ضرب‌المثل‌های گرجی. الف. دلشاد، فرشید. ب. ایران. وزارت امور خارجه.

مرکز چاپ و انتشارات. ج. عنوان.

۳۹۸/۹۹۹۶

۲ غ ۴ گ / ۶۵۱۹ PN

۱۳۸۰

۲۸۳۰۰ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

هزار و یک ضرب‌المثل گرجی

پژوهش و ترجمه: خانم تثا شورغانیا و آقای فرشید دلشاد
زیر نظر: پروفیسور دکتر جمشید گیوناشویلی (سفیر گرجستان در ایران)

چاپ اول: ۱۳۸۰

طرح روی جلد: شهرزاد تهرانی

حروفچینی، صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت
امور خارجه

تلفن: ۷-۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۳-۲۴۵۸۶۰۳

فهرست

۷	اکبر امینیان
۱۱	جمشید گیوناشویلی
۱۵	پیشگفتار فرشید دلشاد
۲۱	هزار و یک ضرب المثل
۲۱۴	پیشگفتار ثنا شورغانیا (بزبان گرجی)

به نام خدا

در تاریخ روابط ایرانیان با ملل و اقوام قفقاز، روابط با گرجیها همواره از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. یکی از دلایل این رجحان، برتری وجه فرهنگی روابط دو ملت، بر دیگر وجوه مناسبات آنها در طول تاریخ حیات آنان، به ویژه در پانصد سال گذشته می‌باشد.

کتب و اسناد معتبر تاریخی موجود در کتابخانه‌ها و موزه‌های نسخ خطی، اشیاء آثار و ابنیه تاریخی بر جای مانده: رواج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در بین اقوام گرجی، حضور جماعت کثیری از ایرانیان در تفلیس و دیگر مناطق گرجستان، رواج زبان و فرهنگ گرجی در دربار شاهان صفوی و وجود شمار زیادی از گرجی تباران در ایران امروز شاهدی بر این مدعاست.

اسناد تاریخی موجود حکایت از آن دارند که تعاملات فرهنگی دو ملت در ادوار بعدی نیز همچنان با علاقمندی تداوم یافته است، به نحوی که به روایت کتاب «حیات یحیی» و نیز خاطرات «میرزارضاخان ارفع الدوله» در اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه بیش از ده هزار ایرانی در تفلیس اقامت داشته و یک مدرسه معتبر ایرانی نیز در این شهر دایر بوده است. در سالهای منتهی به انقلاب مشروطیت، تفلیس به تبع موقعیت جغرافیایی خود، یکی از معدود مراکز فعالیت ایرانیان آزادیخواه و تجدیدطلب بوده و نقش بسزایی در انتقال اندیشه‌های فرهیختگان ایرانی و ارزشهای نوین به جامعه بسته آن روز ایران ایفاء نموده است. اگرچه این روند شتاب خویش را بعد از وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه و ایجاد محدودیتهای

چندی از سوی دول طرفین، تا حدود زیادی از دست داده، اما هیچگاه کاملاً متوقف نشده و این رشته انس دو ملت هرگز نگسسته است. اگر چنین نبود ما امروز نمی‌توانستیم شاهد وجود کرسیهای متعدد و شمار کثیر اساتید فرزانه و دانشجویان مشتاق زبان فارسی در مراکز مختلف دانشگاهی گرجستان باشیم.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال دوباره گرجستان در سال ۱۹۹۱ جمهوری اسلامی ایران یکی از نخستین کشورهایی بود که بر اساس همین روابط دیرپا و ریشه دار فرهنگی و احترام به اصل آزادی ملتها در حق تعیین سرنوشت خود، اقدام به شناسائی و برقراری روابط سیاسی با گرجستان نمود و بدین ترتیب فصل جدیدی در تاریخ روابط دو ملت گشوده شد.

از آن زمان تاکنون نیز جنبه فرهنگی روابط دو دولت بر دیگر شئون مناسبات آنان غالب بوده است. اگرچه در این مجال اندک فرصت بازگویی هر چند اجمالی این تحولات نیست، ولی آنچه نباید از نظر دور نگه داشته شود توجهی است که دانش‌پژوهان ایرانی و گرجی به معرفی متقابل آثار و مآثر ارزشمند فرهنگی یکدیگر مبذول داشته‌اند. ترجمه برخی از «دواوین» شعرای نامدار و رسایل نویسندگان پرآوازه ایرانی به گرجی و تمایل زایدالوصف فرهیختگان و پژوهشگران گرجی و ایرانی به برگردان متون ارزشمند فرهنگ گرجی به پارسی، پدیده مبارکی است که در آفاق مناسبات فرهنگی دو ملت ظهور یافته و جلوه بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. در این زمینه می‌توان به ترجمه «پلنگینه پوش» شاهکار بیاد ماندنی شوتاروستاوی توسط آقای فرشید دلشاد در سال گذشته اشاره نمود که در نوع خود گامی ارزشمند و شروعی قابل توجه به شمار می‌آید.

کتابی که در پیش رو است، ترجمه هزار و یک ضرب‌المثل گرجی به زبان فارسی است که حاصل پژوهشها و زحمات سرکار خانم «تتا شورغائیا» یکی از پژوهشگران

فرزانه و علاقمند به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و آقای فرشید دلشاد یکی از جوانترین و مشتاقترین پژوهشگران ایرانی آشنا و علاقمند به زبان و فرهنگ گرجی می باشد.

ضرب المثل های هر قومی ترجمان احساسات و عصاره یافته ها و خاطرات پیشینیان آن در گذرگاه پر رمز و راز و پرفراز و نشیب تاریخ است. این عبارات نغز و پرمغز علاوه بر اینکه وجه مشترک و جهانشمول بینش و دانش ملت ها را نشان می دهند، بیانگر روحیات، تجارب، ارزشها، باورها، آرزوها و هنجارهای آنان هستند. به همین دلیل می توان ادعا کرد که یکی از بهترین و مهمترین طرق آگاهی به زوایای فرهنگ هر قوم و ملتی شناخت ضرب المثل های آن است.

امید است تحقیق و پژوهش حاضر، به سهم خود، نقش ارزشمندی در توسعه و تعمیق روابط فرهنگی دو ملت بزرگ و دیر آشنای ایرانی و گرجی ایفا نماید.

تفلیس - سی و یکم تیر ماه ۱۳۷۸

بیست و سوم جولای ۱۹۹۹

اکبر امینیان

بسمه تعالی

ضرب المثل‌ها دارای ظرافت و تبرز روح ملی بوده حاوی معنویات و اصول اخلاقی‌اند که غالباً نسل‌ها بر اساس تجربه کلان، انعکاس تپشهای تاریخ و فعالیت روزمره در اذهان خود می‌پروراندند. از بر کردن ضرب المثل‌ها آسان است. چون افکار پندآمیز و راهنما با معنایی کتابی و کاربردی عام با زبانی گویا در قالب عبارات کوتاه موزون گنجانده شده‌اند و سینه به سینه طی قرن‌ها انتقال یافته‌اند. بعضی از ضرب المثل‌ها نصیحتی از شاعری، شخصیتی شناخته شده و یا پیشوای مذهبی و ملی می‌باشند.

در ترکیب فرهنگ دیرینه و پرتوان گرجیان ضرب المثل‌ها که متکی بر پایه‌های ملی و برخوردارهای بسیاری از ارزش‌های گوناگون فرهنگی، منجمله ایرانی، می‌باشند شیوه تفکر و شعور جمعی گرجیان را بازتاب می‌دهند و در رنگ و رونق دادن مکالمات نقش مهمی را ایفا می‌کنند.

در آستانه سال گفتگوی تمدن‌ها که به ابتکار رئیس جمهوری محترم ایران عنوان گردیده و در شرایطی که ما در همه شئون سیاست، اقتصاد و فرهنگ شاهد گسترش و تعمیق روابط بین گرجستان و جمهوری اسلامی ایران هستیم آشنائی شهروندان ایران با جنبه‌های مختلف فرهنگ گرجیان، منجمله ضرب المثل‌ها، بسیار مفید بنظر می‌رسد. با توجه به این نکته تدوین و انتشار کتابی که حاوی هزار و یک ضرب المثل گرجی و ترجمه فارسی آن است، بدون شک حائز اهمیت است و حتماً باید بعنوان گام موثری در این وادی تلقی گردد.

البته تعداد ضرب المثل‌های گرجی خیلی بیشتر از هزار واحد است، ولی بقول

مولوی

آب دریا اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

کتاب حاضر نتیجه همکاری و زحمات دو دانشمند جوان با استعداد - خانم ثنا شورغائیا فارغ التحصیل دانشگاه تفلیس، دانشجوی دوره فوق لیسانس کرسی فیلولوژی ایرانی دانشکده خاورشناسی دانشگاه تفلیس و کارمند سفارت جمهوری اسلامی ایران در گرجستان و آقای فرشید دلشاد فارغ التحصیل دانشگاه شیراز، فوق لیسانس دانشگاه علامه طباطبائی تهران و دانشجوی دوره دکترای دانشگاه تفلیس می‌باشد. ضمناً باید متذکر شد که آقای دلشاد صاحب ترجمه فارسی حماسه معروف پلنگینه پوش شوتا روستاولی شاعر گرانقدر گرجی (قرن ۱۲ میلادی) هستند. کتاب جناب آقای دلشاد تحت عنوان پلنگینه پوش، شاهکار شوتا روستاولی، پژوهش و ترجمه به حجم ۶۲۰ صفحه در سال ۱۳۷۷ در تهران به چاپ رسید.

آشنایی جناب آقای محمد سپیانی گرجی تبار فاضل و دبیر باز نشسته محترم آموزش و پرورش فریدونشهر با ترجمه ضرب المثل‌ها و نظریات و پیشنهادهای سازنده و متین ایشان جهت تصحیح و تنقیح متن ترجمه فارسی یک سلسله ضرب المثل‌ها بسیار مفید واقع گردید.

مثلاً در متن ترجمه فارسی مترجمین محترم آمده است:

«زن اگر شانه کشید، گاو آهن نه مرده جلو دارش نیست». مفاد ترجمه فارسی

و مخصوصاً «گاو آهن نه مرده» برای خواننده ایرانی نامفهوم است!

ترجمه تحت اللفظی متن گرجی از این قرار است:

«زن اگر تعرض کرد (هجوم آورد) نه جفت گاو آهن جلو دارش نمی‌تواند

بشود»

مضمون ضرب المثل گرجی را جناب آقای سپیانی بخوبی درک کرده است:
 «زن اگر ناجور شد نه جفت گاو آهن از عهده‌اش بر نمی‌آید».
 در خاتمه باید متذکر شد که عامل موثر تدوین این کتاب ارزنده همانا حسن نیت،
 برخورد سازنده، کمک همه جانبه و بی‌شائبه جناب آقای اکبر امینیان سفیر فرهنگ
 دوست سابق جمهوری اسلامی ایران در گرجستان می‌باشد!

جمشید گیوناشویلی

تهران - شانزدهم خردادماه ۱۳۷۹

پنجم جون ۲۰۰۰

پیشگفتار

ضرب المثل‌ها بیش از هر چیز نماینده بینش و نگرش قومی یک سرزمین است و گاه دستاورد و فرایند تجربه‌های آدمیان در برهه‌هایی خاص از گذار تاریخ که با سپرش زمان رنگ بیرونی و عینی به خویش پذیرفته‌اند و توان آن دارند که بر پایه موقعیت‌ها و ویژگی‌های کمابیش همسان، ظریفه‌ای نظیر قانون را از خود وانمایند که پذیرش همگانه داشته باشد. ضرب المثل در ساختار بنیادین خویش همانندی بسیار چشمگیری با مفهوم کهن انگاره‌ها یا کهن الگوها archetype دارند؛ کاربرد به جای یکی از آن‌ها که به معنای بازگشت و فراگرد به شادلوده نخستین یک رویداد، کنش و اندیشه می‌تواند بود که ضرب المثل خود از آن رُسته است و شاید به همین دلیل است که شمار فراوانی از ضرب المثل‌ها ریشه در داستان‌های عامیانه و توده‌شناسانه دارند و این گزاره پر کار برد امروزی که چون مثل سایر از آن بهره می‌گیرند، به مثابه فرایند و گزیده آن داستان به شمار می‌رود، تابدان جای که گاه دریافت گروهی از آن‌ها بدون آگاهی از فلسفه داستانی آن چندان میسر نیست، گذشته از این فراگرد به ریشه داستانی ضرب المثل به ویژه آن دم که به ساختار یک روایت زنده بازگو و حکایت می‌شود، گویی دست یافتن به گونه‌ای شناخت ازلی پیرامون یک حقیقت همواره تکرارپذیر است و هم از این رو است که مادر جستجوی ضرب المثل - در هر سرزمین و آب و خاکی چه با بافت فرهنگی شرقی و چه با شاکله‌های غربی، چه متمدن و چه بدوی - خصه‌های مشترک و جهان شمول را می‌یابیم.

اما در کنار این ضرب المثل‌ها با ساخت اندیشگی فراگیر که نماینگر هنجارها و

ارزشهای همگانی است، گونه‌ای دیگر از مثل‌های چونان نماینده بسیار ویژه ملی با یاخته‌های سراسر بومی و محلی می‌بالند که شاید نتوان همتای آن را در فرهنگ دیگری به همان سان پی جست. این گروه از ضرب المثل‌ها برآیند تاریخ قومی، چالش‌ها، نبردها، مهاجرت‌ها، پیوندهای برون گروهی و موضع‌گیری مردم آن دیار با این رخدادها است و به همین روی گاه در برخی از آن‌ها نمی‌توان به دنبال ارزشهای یکدست اخلاقی گردید، تابدان جای که گروهی از ضرب المثل‌ها حتی مبنایی ضد اخلاقی - چونان گونه‌ای ضد ارزش - با اندیشه همگانی دارند، برای نمونه مهاجرت و یا تاخت و تاز قوم و نژادی بیگانه به سرزمین دیگر، شاخصه استواری را پی ریزی می‌کند تا پس از گذار مدتی، قوم میزبان، برآیند اندیشه و جهان بینی خویش را فراروی گروه مهاجم یا مهاجر در قالب گزاره‌هایی خاص ارائه دهد، از همین روی است که در پژوهش ضرب المثل‌ها نمی‌توان همواره به سویه اخلاقی، پندآمیز و آموزشی آن نگریست به همین سان ناسازه و تضاد اندیشگی نهفته در برخی از ضرب المثل‌ها با دیگر شاکله‌های هم نوع خویش در بیشتر موارد ناشی از خوش‌بینی و بدبینی مردم در برش‌های ویژه تاریخ، فرایند گذار ادوار زیستی روشن و تاریک و به فرجام دستاورد نگرش‌های گوناگون اقوام متفاوت به یک حقیقت چند منشوری است که از هر زاویه دید تابشی و بازتابی دیگر گونه دارد و همین عنصر است که توانش معنایی و تفسیری ضرب المثل را فزونی می‌بخشد. در همین راستا می‌توان گفت اگر پژوهشگر آهنگ آن کند تا تنها گروه‌ای از آن گزاره‌ها را گزین کند که یا با فرهنگ مادری خویش همگن است و یا بارور از ارزش‌های اخلاقی نیک است، هدف بنیادین که عبارت باشد از باز نمود فرهنگ توده شناسنامه قوم صاحب ضرب‌المثل است به دست فراموشی سپرده می‌شود. شاید برای خواننده ایرانی نخست عنصری که در جریان خوانش این گزیده خرد خویشتن نمایی می‌کند،

هماهنگی و و مانندگی چشم پوشی ناپذیری است که وی میان ضرب المثل‌های گرجی و پارسی می‌یابد. در این میان آن چه شایسته نظر است آن که مردم گرجی تبار از دیرباز به فرهنگ و ادب ایران زمین دلبستگی و مهر پایدار داشته‌اند و با وجود همه سیاهکاری‌های تاریخ این خوش بینی را هیچ گاه فرو نگذاشته‌اند تا بدان جای که شمار فراوانی از شاهکارهای کهن و معاصر ادب پارسی رابه زبان خویش واگردانده‌اند و در این زمینه نقد و نظرها به رشته نگارش کشیده‌اند، اما از این سوی یعنی از جانب ما ایرانیان تا کنون تلاش چشمگیری مشاهده نگردیده است. مترجم و همکار گرجی بانو ثنا شورغائیا Tea Shurghaia که سهمی بنیادین در فراهم آوردن این گزیده بر دوش دارد، به راستی در گروه اندک پژوهشگرانی است که به گونه‌ای شالوده‌ای پیرامون ضرب المثل‌های پارسی و گرجی سرگرم بررسی است و پژوهش و ترجمه ضرب المثل‌های فارسی به گرجی، گزینش گفته‌های مثل گونه در ویس ورامین، نقد و نظر پیرامون داستانهای امثال و کنکاش درباره مجمع الامثال تنها گوشه‌ای از کارهای پر بار و ثمر بخش او در این راستا است. از سویی او جزو نخستین کسانی است که یا رسته است تعریفی کما بیش جامع و فراگیر پیرامون ضرب المثل به دست دهد. وی در پژوهش خویش در دومین مجمع بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی بدین گونه ضرب المثل را به تعریف می‌کشد:

«ضرب المثل جمله‌ای است کوتاه به گونه کلیشه بسته که معنای نصیحت و یا هشدار را در خود دارد و این معنا به صورت کنایه و یا استعاره ارائه می‌گردد» و با این گزاره به کارشناسان این شاخه از دانش توده‌شناسی یاری می‌رساند تا میان ضرب المثل و گونه‌های دیگر گفتار برآستی تمایز قائل شوند. ما نیز در گزینش آن چه نام ضرب المثل بدان داده‌ایم، همواره وسواس داشته‌ایم تا میان شاکله‌های به ظاهر

همانند اما به واقع جدای از هم گزین گویه یا کلام موجز.^(۱) aphorism، زبانزد^(۲) idiom، گفته^(۳) saying و سرانجام ضرب المثل proverb به راستی تمایز ایجاد نماییم. عنصری که متاسفانه در دانش توده‌شناسی این شاخه از ادبیات در سرزمین ما کمتر بدان توجه می‌شود. گرچه ایجاد سایه روشن معنایی nuance/shade میان گونه‌های متفاوت گزاره‌های سایر چندان به سادگی انجام نمی‌گیرد، اما به هر روی بیشترین حساسیت مترجمان باز نمود آن بخش از گفتار است که هر چه بیشتر به ساخت ضرب المثل نزدیک‌تر است و بدین سبب مجموعه فراهم شده گزیده‌ای است از میان چند هزار مثل چند هزار مثل سایر گرجی و همواره تلاش بر آن بوده است تا بی‌آن که ساخت بود آن را در زبان مادری فروشکنیم در انتقال آن به پارسی سلیقه و خواست خواننده ایرانی را در گزینش و ترجمه پیش روی داشته باشیم. اما آن چه گذشته از این برای هر دو مترجمان گرجی و پارسی در پایگاه نخست گزینشی قرار داشته است روشنی و بی‌پردگی ضرب المثل‌ها بوده تا

۱. گزین گویه یا کلام موجز aphorism که گاه آن را حکمت نیز می‌خوانند هماره تهی از مفاهیم استعاری و یا کنایی است. بدین گونه که بیانگر یک حقیقت بی‌پرده است که عموماً بر شالوده خرد استوار است، مانند این گزاره سخن حق تلخ است.

۲. زبانزد idiom. اصطلاحی رایج که به طور معمول بسیار موجز که متحمل بار کنایی است و چون یک بیان کوتاه ارائه می‌گردد، چون این عبارت. آب به آب شدن یا از خنده روده بر شدن و...

۳. گفته saying گونه‌ای از بیان است که در عین حال متضمن معنایی کنایی و یا استعاری است نیازمند شخص ثالثی است که: بر حال او منطبق است. مانند این گزاره: به مرگ بگیرش که به تب راضی شود.

بدین وسیله شمار نیاز به توضیح را پیرامون آن‌ها به حداقل کاهش دهیم به گونه‌ای که مثل خود برای خواننده دارای وضوح و سادگی باشد و آن جای که دریافت یک ضرب‌المثل به سادگی امکان‌پذیر نبوده است، کوششی شده است تا با توضیحی هر چند کوتاه، کار دریافت آن را برای خواننده سهل‌تر نماییم. شمار بسیاری از ضرب‌المثل‌هایی که چونان پایه کارها بوده است دارای نسخه بدل (واریانت)‌های متفاوت بوده و اگر جایی نسخه بدل یک مثل از اصل آن خواناتر و بیش‌تر مبتین به مقصود بوده همان را متذکر شده‌ایم. برخی از گزاره‌ها در بافت گرجی ساختاری گفتگویانه به صورت پرسشی و پاسخ داشتند و ما کوشیده‌ام تا این شکل را به همین صورت در ترجمه انتقال دهیم. نیز در برخی جای‌ها به ناگزیر برای رسایی و شیوایی بیشتر، بنا به ساخت مورد نیاز زمان‌ها را از گذشته به حال و برعکس و اگر دانده‌ایم تا شاکله آن با آن چه برای خواننده ایرانی آشناست همگون آید، نکته دیگر ویژگی و توانایی زبان گرجی است که گویندگان اهل آن زبان را توانا می‌سازد تا بیان خویش را هر چه موجزتر و فشرده‌تر ارائه دهند و در ترجمه به ناچار گزاره‌ها سبک داده می‌شود، ضمن آن که زبان گرجی در برخی سازه‌های گفتاری بافتی را داراست و بنابراین شمار فراوانی از ضرب‌المثل‌های مورد استفاده، دارای وزن و قافیه و گاه حرف آرای و واژه آرای Alliteration بوده است و مانیز تا حد امکان کوشیده‌ایم، آن گروه خاص از مثل‌ها را در ترجمه با ظرافت‌های ویژه بیانی در زبان فارسی همگن سازیم. ضرب‌المثل‌ها فرایندهایی هستند بالیده از بستر تجارب عامیانه و از این رو شمار بسیاری از آن‌ها از ساختی نه چندان ادبی برخوردار هستند، از این رو مترجم فارسی تلاش نموده است تا سادگی و بی‌پیرایگی را تا آن جاکه شایسته و بایسته بوده است پیش چشم نگاه دارد. گروهی‌ای از ضرب‌المثل‌ها علی‌رغم پرآوازی شان در زبان گرجی به دلیل وجود شمار فراوانی از اسامی خاص و نواحی بومی که نیازمند به

توضیح فلسفه داستان آن بوده است به ناگزیر نادیده انگاشته شده است. برای مترجمان همواره خواننده غیر کارشناس دراولویت قرار داشته است و از پردازش به هرگونه نقد و نظر ویژه پژوهشگرانه چشم پوشی گردیده است و آن چه در این پیشگفتار آمده است تنها اشاره‌ای کوتاه به چیستی ضرب المثل و باز نمود نخستین گام در راه آشنایی خواننده ایرانی با گنجینه ضرب المثل‌های گرجی به شمار می‌رود و نه بیش. با این همه چشم داریم تا در آینده با یاری ادب دوستان و همراهان این گام لرزان و ناستوار نیرو نسته گردد، به فرجام آن چه شایسته یاد کرد است پشتیبانی همه سویه سرور مهربانم آقای اکبر امینیان سفیر بزرگوار مام میهن در تفلیس است که اگر یاری وی نبود به گمان این هنجار به کام نمی‌آمد و این دستاورد به انجام.

فرشید دلشاد تفلیس تابستان ۱۹۹۹

هزار و یک ضرب المثل

ათას ერთი ანდაზა

آب دریا را نیز می‌شد فرو کشید گر که بدان قطره باران نمی‌افزود.

آب را از میهمان پنهان دار بیش سراغ شراب نخواهد گرفت.

آب را هر چه درهاون بکوبی باز هم آب است.

آب ریخته را نمی‌توان جمع کرد.

آب قطره قطره حتی سنگ را سوراخ می‌کند.

آب که در گودال می‌ماند، گنده می‌گردد.

آب هامی روند و می‌آیند و ماسه بر جای می‌ماند.

آتش بزرگ دم بزرگ می‌خواهد.

آتش به زیر کاه پنهان نمی‌ماند.

آخور خر خوب بود و پاس آن نمی‌داشت.

آخر ناموس هم مال خوبی است.

آدم بیکاره باگاری خرگوش را دنبال می‌کند.

ზღვაც დაილეოდა, რომ წვიმის წვეთი არ ემატებოდესო

სტუმარს წყალი დაუმაღე, ღვინოს აღარ მოიკითხავსო

წყალი რამდენიც გინდა ნაყო, მაიც წყალიაო

დაღერილი წყალი აღარ აიხეუტებაო

წვეთ-წვეთი წყალი ქეასაც გახერეცსო

წყალი რომ დაგუბდება, აყროლდებაო

წყალნი წაელენ და წამოელენ, ქეიშანი დარჩებიანო

დიდ ცეცხლს დიდი ბერვა უნდაო

თიეაში ცეცხლი არ დაიმალებაო

ვირი კარგ ბაგაზე ება, მაგრამ ვერ იშვენდაო

ნამუსიც კარგი საქონელიაო

მოცლილი კაცი კურდღელს ურმითა სდევსო

آدم شریر از برای برپایی شر، شاهراه را شخم می‌زند.

آدم کانای^(۱) را خرد در چشم است و نه در تارک.

آدمی از آدمی تعریف می‌کرد و کار، از آن دو.

آدمی از دریا رهایی یافت و در شبنم غرقه شد.

آدمی از همتای خویش به چه چیز کامروا تر می‌شود؟ به سحرخیزی.

آدمی به هنگام بی‌نوایی به جستجوی طلب‌های گذشته می‌گردد.

آدم مجرد به غذا خوردن هم که بنشیند، حیف است.

آدمی در آب تلف گردد و ماهی از بی‌آبی.

آدمی در سفر، رفیق در کار و اسب به هنگام رام کردن شناخته می‌گردد.

آدمی کار را به سگ سپرد و سگ آن را به دمش.

آدمی که از دیگری بیزار باشد، سخن گفتنش برای او چون شخ شخ است و غذا خوردنش چخ چخ.

آدمی راز و نیاز می‌کرد و خداوند می‌خندید.

۱. ابله - احمق

შარიანმა კაცმა შარის გულისათვის შარა მოხნაო

რეგვენ კაცს ჭკუა თვალში აქვს და არა თავშიო

კაცმა კაცისა თქვა, საქმემ - ორივესიო

კაცი ზღვას გადაურჩა და ცეარმა დაახრჩოო

ტოლმა ტოლს რითი აჯობაო და - ადრე ადგომითაო

კაცი რომ გაღარიბდება ძველ ვალებს დაუწყებს ძებნასაო

მარტოხელა კაცი ჭამამიაც ბრალიაო

კაცს წყალი ახრჩობს, თევზს - უწყლობაო

კაცი მგზავრობაში გაიყნობა, ამხანაგი - საქმეში და ცხენი -
ხედნაშიო

კაცმა ძალღი დაასაქმა, ძალმა - თავისი კუდიო

კაცს თუ კაცი სძულს, მისი ლაპარაკი რახა-რუხია და ჭამა -
ჭყლაპა-ჭყლუპიაო

კაცი ბჭობდა, ღმერთი იყინოდაო

آدمی می‌کوشد تا مصیبت را پنهان کند اما مصیبت خود را نهان نمی‌دارد.
 آرد بیخته شده و پشم حلاجی شده را به آدمی منمای که گمان می‌برد زیاد است.
 آزرده از همسایه، همسر را می‌زد.
 آسیاب به نوبت آرد می‌کند.
 آشنا خوش است اگر چه تب باشد.
 آفتاب دیگری، دیگری را گرمی نمی‌بخشد.
 آفتاب مرده، زنده را گرم نمی‌سازد.
 آویی که پدر بزرگ خورده بود، دندان نوه را کُند کرد.
 آن جای که دود افراشته‌تر است. من نیز ساق دوش آن کانونم.
 آن جای که زر کوبیده می‌گردد بهایش همان جایگاه عیان است.
 آن جای که شاهین آشیان گیرد، بلدرچین کامروا نگردد.
 آن جای که قدرت به درون شود، عدالت از بام بیرون آید.

კაცმა ჭირი მალა, ჭირმა თავი არ დამალა

კაცს გაცრილ ფქვილს და გაწეწილ მაგყლს ნუ აზვენებ - ბევრი
ეგონებაო

მეზობლის გაჯაერებულმა ცოლსა სცემაო

წისქვილი ჯერით ფქვაესო

ნაცნობი ციებ-ცხელებაც კარგიაო

სხვას სხვისი მზე არ ეთობაო

მკედრის მზე ცოცხალს არ ეთობაო

პაპის ნაჭამმა ტყემაღმა შეილიშეილს მოსჭრა კბილიო

სადაც კევამლი მაღალიო, მეც იმისი მაყარიო

ოქრო სადაც იჭრება, ფასი იქა სძევსო

სადაც შევარდენი ბუდობს, მწყერი ვერ გაიხარვბსო

სადაც ძალი შევა, სამართალი ბანიდან ავაო

آن چه شناسا نیست بی بها است.

آن چه که حق تو نیست بر تو گوارا نخواهد بود.

آن را که زبان است جهان است.

آن را که صد نفر بدگوی است به صد نفر می ارزد.

آن را که هوس ماهی در سر است، باید پای خیس را تاب آورد.

آن سوی که نیرو است، همان سوی عدالت است.

آن که آرزوی بهشت در سر داشت به دوزخ نیز راهش ندادند.

آن که از اسب به زیر نیفتاده است، اسب سواری نیاموزد.

آن که از خویشان تنها یکی نزد خویش دارد به مویی از آسمان بند است.

آن که از دور نگران چالش دیگران است، خردمند می نماید

آن که را از آتش دهان سوخته بود، بر دوغ فوت می کرد.

آن که از تق و توق بیزار است به آهنگری پای نباید بنهد.

რისი ცნობაც არ იყო, მისი ფასიც არ იყო

რაც არ გერგება, არ შეგერგება

ენა ვისაცა აქვს, ყოფა იმასა აქვსო

ვისაც ასი კაცი აძაგებს, ის ას კაცად ღირსო

ვისაც თეები უნდაო, ფეხი სველი უნდაო

საითაც ძალაო, სამართალიც იქითკენაო

სამოთხის მონატრულსა ჯოჯოხეთშიც არ უშეებდნენო

ვინც ცხენიდან არ ჩამოვარდნილა, ცხენოსნობას ვერ ისწავლისო

ერთის პატრონი ცას ბეწვიო, ჰკიდიაო

სხვა სხვის ომში ბრძენიაო

ფაფით პირდამწვარი ღოსაც სულს უბერავდაო

ვისაც რახა-რუხი ეზარება, სამჭედლოში ნუ შევაო

آن که باد می‌کارد توفان می‌درود.

آن که با صاحب خویش نیرنگ می‌بازد هم خداوندگار از او بیزار است و هم آدم.

آن که با گرگ همنشین است، باید زوزه کشیدن را بداند.

آن که با گریه کاشت، با شادی درو خواهد کرد.

آن که به آسیاب می‌رود، گندمش آرد می‌شود و آن که تنها خبر می‌گیرد، گرسنه خواهد ماند.

آن که به امید همسایه نشست بی‌شام می‌ماند.

آن که به تابستان در جستجوی سایه است، به زمستان از که گرما می‌گیرد؟

آن که به تو پاسخ «نه» می‌دهد به همو امید ورز.

آن که در پی دو خرگوش است به یک هم نمی‌رسد.

آن که به زمستان بزم می‌خواهد به تابستان باید رنج ببرد.

آن که به دنبال خر می‌رود لگد آن را هم باید تاب بیاورد.

آن که به سخن بزرگان گوش نمی‌سپارد تا کستانش بی‌بر می‌ماند.

ქარის მიუხეველი ქარიშხალს მოიმკისო

პაგრონის ორგული ღმერთისაც სძულს და კაცსაცა

მგლებში მაცხოვრებელმა ღმუილი უნდა იცოდესო

გირილით ღამთისი სიხარულით მოიმკისო

წიქქილში ვინც მიდიოდა, უქვეყდა, ვინც აშბავს გყობილობდა,
მშიერი რწყებოდაო

ვინც მუზობლის იმედით იქნება, უკახშმოდ ღარწყებაო

ზაფხულში წეროს მძებნელსა ზამთარ ვის მოგვეს სიბოლსა

რომელმაც უარი გითხრას, იმისი იმედი გქონდესო

ორი კურდღლის მადეგარი ვერც ერის ვერ ღაიჭერსო

ერის მადეგარი მის გლინკებსაც უნდა ეძლეუდესო

ვისაც ზამთარში ლხინი უნდა, ზაფხულში უნდა გაისარჯოსო

ვისაც უფროსისა არ ესმისო, იმის ვენახს არ ესხმისო

آن که با عجله می‌بُرد، پشیمانی اش به درازا می‌کشد.

آن که خرج می‌کند، می‌فهمد نه آن که می‌خورد.

آن که دریا دیده است، از سیل هراسی ندارد.

آن که آب می‌بُردش، چنگ به خزه‌ها می‌زد.

آن که را زبان برنده است، و را شمشیر تیز و بَر است.

آن که در عیان متملق است پیک شیطان است.

آن که شخم نزد و نکاشت، از خدا دل آزرده بود.

آن که گربه ندارد، شمار موش‌ها را زیاد خواهد کرد.

آن که مشت دیگران را نوش نکرده است، می‌پندارد مشت خودش یک منی است.

آن که نخست سر خمره را گشود، سهم او افزون بود.

آن که تمام روز خوش گذرانی کرد شب هنگام بی‌شام می‌ماند.

آن که همیشه بسیار سوزاند، گزارش به جنگل بسیار است.

ვინც მალე ჭრის, ის დიდხანს ნანობსო

მიხედა მხარჯველი და ვერა მჭამელიო

ვისაც ზღვა უნახავს, მას ღვარისა არ ეშინიაო

წყალწადებული ხავსს ეჭიდებოდაო

ვისი ენაცა ჭრის, მისი ხმალიცა ჭრის

პირში მაქებული ეშმაკის მოციქულიაო

უხნავ-უთესი კაცი ღმერთს ემღუროდაო

ვინც კატას არ გაიჩენს, თავებს მოიმრავლებსო

ვისაც სხვისი მუშტი არ უფერღნია, თავისი მუშტი ბათმანი ჰგონიაო

ვინც მოხადა ქვევრიო, იმას ერგო ბევრიო

მთელ ღღეს მოქეიფესა არა დარჩა-რა ვახშმადაო

ბევრი შეშისა დამწველი მალ-მალ ტყეში გარბოდაო

آن گاه که دندان هایم فرویخت، داروی آن رایافتم.

آن گرگ که مرا نمی‌درد، عمرش دراز باد.

آهنگر چاقو نداشت، نساج دستمال.

آهنگر کاهل را یکشنبه هوس آهنگری به سر می‌افتد.

آن قدر که آسمان غرنبه میکند، به آن اندازد باران نمی‌بارد.

ابر خُرد تگرگ کلان می‌آورد.

ایله گمان می‌کرد که دعوای زن و شوهر برای طلاق است.

ارابه کش کاردان اراابه را در زمستان تهیه می‌بیند و سورتیه را در تابستان.

ارمنی به هنگام نیاز خدا را نیز فریب می‌دهد.

ارباب، آن را که پیش‌تر نزدش شکایت آورد مستحق می‌شناسد.

ارباب بنده خاص را دستور می‌داد و بنده، رعیت را.

ارباب بی‌عرضه سه خانوار بنده داشت و سی کارگزار.

კბილები რომ ჩამცვივდა, წამალი მერე ვისწავლეო

რომელი მგელიც მე არ შემგამს, დიდხანს იცოცხლოსო

მჭედელს დანა არა კქონდა, ფეიქარს - ხელსახოციო

ზარმაც მჭედელს კვირას მოუნდება მჭედლობაო

როგორც ქუხს, ისე არა წვიმსო

პატარა ღრუბელს დიდი სეტყვა მოჰყავსო

ცოლ-ქმრის ჩხუბი რეგვენს გაყრა ეგონაო

კარგი მეურმე ურემს ზამთარში გამოაწყობს, მარხილს -
ზაფხულშიო

სომეხმა გაჭირვების ღრის ღმერთსაც კი მოაგყუაო

უწინ მოჩივანი ბატონს მართალი ეგონაო

ბატონმა ყმას უბრძანა, ყმამ - მოსამსახურესაო

ერთ უხეირო ბატონსა სამი კომლი გლეხი ჰყავდა და ოცდაათი
მოურაეიო

اریاب نتوانست بر اسب برآید، مهتر را به مکافات گرفت.

ارج ماهی در آب شناخته نگردد.

اردنگی آدمی از جفتگ استر بدتر است.

ارزان از همه چیز گران تر است.

ارزش پوست خرس به موی اوست.

از آتش گریخته، غرقه آب شد.

از آن رخنه که سر قوچ بیرون آید تنش نیز بیرون رود؟

از اسب فرو افتادن به از فرو افتادن از استر است.

از استر افتاده سزاوار اسب سواری نیست.

از باد نه آورده‌اش را می‌خواهم و نه برده‌اش را.

از بهر دیگری چاه می‌کنی و نخست خود در آن فرو می‌افتی.

از پس هر سر بالایی سرایشی نیز هست.

ბატონი ცხენზე ვერ შეჯდა, მეჯინიბეს უწყრებოდაო

თევზი წყალში არ დაჟასდებო

ადამიანის პანდური ვირის წიხლზე უარესიაო

იაფი ყველაზე ძვირიაო

დათვის ტყავი ბანჯგვლით ფასობსო

ცეცხლიდან გაქცეული წყალში დაიხრჩოო

სადაც ყოჩის თავი გაეგევა, ყოჩის ტანიც გაეგევაო

ცხენიდან გადმოვარდნა სჯობია ვირიდან გადმოვარდნასაო

ვირიდან გადმოვარდნილს ცხენზე აღარ შეეჯდომებო

ქარისა არც მოტანილი მინდა, არც გატანილიო

სხვას ხაროს უთხრიო და წინდაწინ შენ ჩავარდებიო

აღმართს დაღმართიც მოსდევსო

از ترس گرگ گله گوسفندان را قتل عام نمی‌کنند.
 از ترشک^(۱) (گیاه) کناره می‌گرفتم و در آخر دهکده بدان بر خوردم.
 از تفنگ پر یک تن می‌هراسد و از تفنگ خالی دو تن.
 از تو نشان دادن نیاز و از من تاخت و تاز.
 از جایگاه خار، سرخ‌گل نمی‌شکفد.
 از خار پرسیدند، منزلگاهت کجاست، گفت: از باد بپرسید.
 از خوابیده کاسته گردد و به بیدار افزوده.
 از خواهنده مشکل پسند هم خداوند بیزار است و هم بنده او.
 از دولت گرگ، روباه به نان و نوا می‌رسد.
 از دولت میهمان، میزبان نیز سیر شد.
 از راه نزدیک به انتظار دشمن باش واز دور به انتظار دوست.
 از کوه خُرد آب خرد آید.

۱. ترشک: گیاهی از تیره هفت بند، ریشه‌اش ضخیم و ساقه راست است. این گیاه وحشی است و در چمنزارها و کشت زارها می‌روید.

მგლის შიშით ცხვარი ეის გაუწყვეტიაო

ვერიდებოდი ღოლოსაო, დამიხედა სოფლის ბოლოსაო

ცარიელი თოფისა ორს ეშინია, გატენილის - ერთსაო

გაჭირვება მიჩვენეო, გაქცევას გიჩვენებო

ეკლის ადგილას ვარდი არ ამოვაო

ნარსა ჰკითხეს: შენი ბინა სად არისო - ზენა ქარსა ჰკითხეო

მოაკლდეს მძინარესაო, ემატოს მღვიძარესაო

მთხოვნელი დამწუნებული ღმერთსაც სძულს და კაცსაცაო

მგლის წყალობით მეღა რჩებოდაო

სტუმრის საბაბით მასპინძელი გამოძღაო

მოკლე გზით მტერს ელოდე, შორი გზით - მოკეთესაო

პაგარა მთიდან პაგარა წყალი გამოვაო

از که گلایه داری؟ از ارباب! به نزد که شکایت می‌بری؟ نزد ارباب.

از هر بامی دود بر می‌خیزد اما همه جا غذا پخته نمی‌شود.

از خیانت کاری زن، شوی دیرتر از همه آگاه می‌شود.

از غرولند ثروتمند، تهیدست بیچاره مسکنت خویش را فراموش می‌کند.

از گرگ، چوپان و از دزد، «قدّیس» بر نمی‌آید.

از گرگ، گرگانه پیشواز کن و از روباه، روباه وار.

از لگد خر نباید آزرده شد.

از مال بی‌نوا دو خرج می‌شود و از مال توانمند یک.

از مرگ نترس از رسوایی بهراس.

از وای گریختم و به آه برخورددم.

از همسایه بد آتش نیز به وام مگیر.

از یک چوب هم بیل می‌توان ساخت و هم پار.

- ვის უჩივი და - ბატონსაო, ვისთან ჩივი და - ბატონთანაო

ყველა ერდოდან ბოლი ამოდის, მაგრამ ყველაში საჭმელს არ
ხარშავენო
ცოლის ღალატს ყველაზე გვიან ქმარი შეიტყობსო

მდიდრის წუწუნი საწყალ კაცს თავის სიღარიბეს დაავიწყებსო

მგლისგან მწყემსი არ შეიძლება და ქურდისაგან - წმინდანიო

მგელს მგლურად დაუხვდი, მელას - მელურადაო

ვირის წიხლი არ უნდა გეწყინოსო

ღარიბს ორი ეხარჯება, მდიდარს - ერთიო

ნუ გეშინია სიკვდილისა, გეშინოდეს სირცხვილისა

ვაის გავეყარე, ვუის შევეყარე

აეი მეზობლისგან ცეცხლიც ნუ გინდაო

ერთი ხიდან ბარიც გამოვა და ნიჩაბიცო

اسبان نژاده جان دادند و میدان به دست استران افتاد.

اسبان نژاده را نعل می‌کوفتند و قورباغه هم پایه هوا کرد.

اسب باشد ورنه زینش یافت می‌شود.

استر پیر شد و آن دم خرمان رفتن آموخت.

اسب تازی را به اشتر وانمودند، تا چگونه است؟ پاسخ داد اگر قوز داشت به می‌بود.

اسب تنبل را مهمیز زدن نیاز است.

اسب جَرَب، اسب جَرَب را وامی یابد.

اسب جو خورده در زمستان، به تابستان در لشکر نمایان است.

اسب را که می‌خرند، دندان‌ش را بررسی میکنند.

اسب نحیف خود را به نریان نژاده دیگری ترجیح ده.

استر اگر گرسنه شد، اسب هم در تاخت از او پس می‌ماند.

استر را اگر با ستاره زینت کنند باز هم استراست.

ბედაურები დაიხოცნენ, ვირებს დარჩათ მოედანით

ბედაურებს ჭედლენ და ბაყაყმაც ფეხი აიშვირაო

ცხენი იყოს, თორემ უნაგირს იშოვიო

ვირი დაბერდა და თოხარიკობა მაშინ დაიწყოო

აქლემს არაბული ცხენი უჩვენეს, როგორიაო და - კუზი რომ
ჰქონდეს, უკეთესი იქნებოდაო!
ზარმაც ცხენს ღეზის შემოკვრა სჭირდებაო

მუნიანი ცხენი მუნიან ცხენს მონახავსო

გამთარში ნაქერალი ცხენი ზაფხულში ლაშქარს გამოჩნდებაო

ცხენს რომ იყიდიან, კბილს გაუსინჯავენო

სხვის ბედაურს შენი ჯაგლაგი გერჩიოსო

ვირს თუ მოშვიდა, სირბილში ცხენიც ვერ აჯობებსო

ვირი ვირად დარჩება, ვარსკვლავებითაც რომ შემოსოო

استر را با تو بره به اورشلیم فرستادند، چون برگشت هم با تو بره بود.

استر را نعنای خوش نمی‌آمد، آن را تو دماغش می‌چپاندند.

استر سوار نزدیک به از اسب سوار دور است.

اشتران در چالشند و شتر بچه زیر دست و پا است.

اشتها به هنگام خوردن پدید می‌آید.

اگر آب با تو همراه نشد تو با آب همراه شو.

اگر دل بخواهد قطاب را با دو دست برمی‌دارد.

اگر آدمی به نعمت رسد، سرایش به نظر گز نماید.

اگر آدمی به قایق نشیند، مجادله با قایقران نشاید.

اگر آدمی نخواهد، در ساحل رودخانه نیز سنگی نتواند دید.

اگر اربابت برای تو پل شد، تو از رویش مگذر.

اگر ارباب فرمود: بلوط رامیوه سیب است تو باید باور کنی.

იერუსალიმს ვირი თოფრით გაგზავნეს, ისევ თოფრით დაბრუნდაო

ვირს პიტნა სძულდა, ცხვირში სტენიდნენო

შორეულ ცხენოსანს მახლობელი ვიროსანი სჯობიაო

აქლემები წაიკიდნენ, კოზაკი შუაში გასრისესო

მაღა ჭამაში მოდისო

წყალი თუ არ მოგყევს, შენ მიჰყევით

თუ გული გულობს, ქადა ორი ხელით იჭმევასო

კაცი რომ აშენდება, სახლი მრუდელ ეჩვენებაო

კაცი რომ ნაეში იჯდეს, მენავეს არ უნდა ეჩხუბებოდესო

თუ კაცს არა სწაღია, რიყეზე ქვას ვერ დაინახავსო

შენი ბატონი ხიდად გაგედოს, ზედ ნუ გაივლიო

ბატონმა თქვა - მუხას ვაშლი ასხიაო და შენც დაიჯერეო

اگر از چنگال زاغ گردویی بگیری، غنیمت است.

اگر از دخل سوزنی بر می‌داری به جایش جوال دوزی باید بگذاری.

اگر از همه بالاتر نشینی، خان نشوی.

اگر با دزد همنشین شوی دزدت خوانند.

اگر با سبد پر می‌آیی، با عدالت باز می‌گردی.

اگر به طرف خورشید گِل پرتاب کنی، بر سرت باز می‌گردد.

اگر بز به گرگ برنخورد تا داغستان پیش می‌تازد.

اگر بر پشت استر زین نهی بدل به اسب نگردد.

اگر به دادگاه بر سر یک مرغ دعوا می‌کردی، باید بوقلمونی به دست داشته باشی.

اگر به وام گیرنده هیچ نمک نمیدهی لااقل سخن نمکین به او بگو.

اگر بهای اسب و استر فزون است، گرگ را چه غم؟

اگر بی‌نوا نیستی همسایه بی‌نوا که داشتی.

ყვავს რომ კაკალი გააგდებინო, ისიც კარგიაო

დახლიდან ნემსი რომ ამოიღო, მახათი უნდა ჩადოო

ყველაზე ზევით რომ დაჯდე, ბეგად არ გადაიქცევიო

ქურდთან რომ გაივლი, ქურდს დაგიძახებენო

მოხვალ კალათიანიო, წახვალ სამართლიანიო

მზეს რომ გალახს ესერი, თავზე დაგეცემაო

თხას რომ წინ მგელი არ შეხედეს, დაღესტანში გავაო

დაადგი ვირს უნაგირი, ცხენად არ გადაიქცევაო

სასამართლოში ქათამზე რო ჩიოდე, ინდოური ხელში უნდა

გეჭიროსო

მარილის მთხოვნელს თუ მარილს არ მისცემ, მარილიანი სიგყვა

მაინც უთხარიო

მგელს რა ენაღვლება, თუ ცხენი და ვირი ძვირი ღირსო

თუ ღარიბი არა ხარ, ღარიბი მეზობელი ხომ მაინც გყოლიაო

اگر پادشاه با تو پرخاش کرد به جامعه پناه برو اگر جامعه با تو پرخاش کرد راه خویش
گیر.

اگر خانه‌ات در آتش می‌سوزد دستان خویش را گرم کن.
اگر خر بتواند گوساله بزاید، ماهی را هم می‌توان به چِرا فرستاد.
اگر خرس بر تو پیروزی یافت او را بابا بخوان.
اگر مدعی تو قاضی است، خدای نیز یاریگر تو نخواهد بود.
اگر در جستجوی عدالت روی نور چشم خود نیز وانهی.
اگر در خانه، بزرگتر نداری از ستون سرای اندرز گیر.
اگر دشمن نداری از برادر جدایی گزین، برایت خصم پدید می‌آید.
اگر دو تن گفتند: تو مستی - پس بدان باور آور.
اگر دو تن می‌دانند پس خوک هم می‌داند.
اگر ربودن مرغ را از رویاه چشم پوشی به گوسفند می‌زند.
اگر سرنا را به ناشی دهی از دم پهنش دمد.

მეფე გაგიწყრეს - თემს შეეხვეწე, თემი გაგიწყრეს - გადაიხვეწე

სახლი გეწვოდეს, ხელი მოითბეო

თუ ვირი ხბოს მოიგებს, თეზიც საძოვარზე გაიგზავნებაო

დათვი რომ მოგერიოს, ბაბა დაუძახეო

მოდავედ თუ მოსამართლე გყავდეს, შენი შემწე აღარც ღმერთიაო

გამოუდექ სიმართლესაო, გამოგილევს სინათლესაო

თუ სახლში უფროსი არა გყავდეს, დედაბოძს დაეკითხო

მტერი თუ არა გყავდეს, ძმას გაეყარე და მტერს გაიჩინო

ორი კაცი რომ გეცყვის მთერალი ხარო, უნდა დაიჯეროო

ორმა თუ იცის, ღორმაც იცისო

მელას ქათმის მოტაცება თუ შეარჩინე, ცხვარს მოიტაცებსო

გურნა რომ უცოდინარს მისცე, განიერი მხრიდან ჩაბერავსო

اگر شبان بخواهد از قوچ هم پنیر درست می‌کند.

اگر شوهر کردم که کردم، اگر نه خوک چران محله ما که دم دست است.

اگر غرقه شوم چه به آب دریا و چه با شب‌نم.

اگر قایقران ژرفای آب را شناسد، قایقش واژگون شود.

اگر کنیز نداری تن خود به کنیزی بگیر.

اگر که افسار نادان را رها کنی خویشتن به بلیه اندازد.

اگر گاو میشی را یک پای بشکنند، ارابه در گل واماند.

اگر میان دو چشم بینی نبود، یکدیگر از وا می‌گندند.

اگر انگشت کوچک خود را به شیطان دهی، همه تن را از آن خود می‌کند.

انبوه مگس‌ها به وز و وزند. اما همه روبروی زنبور عسل به گزافته‌اند.

انداختن کَپَنک در آب آسان، اما آب کشیدنش دشوار است.

اندک، به کجا می‌روی؟ نزد فراوان.

თუ მეცხვარეს სწადია, ყველი ერკემლისა შეიწურებაო

თუ გავთხოვდი, გავთხოვდი, თუ არა და ჩვენებიანთ მელორე ხომ
აქ არისო!

გინდ ზღვას დაუღრჩევიარ, გინდ ცეარსაო

მენავემ თუ წყლის სიღრმე არ იცის, ნავს ქვეშიდან მოექცევაო

არა გყადეს მოახლეო, თავი მოიმოახლეო

ბრიყვი მიუშვი ნებასა, თვით შეეყრება სნებასა

კამეჩს რომ ცალი ფეხი მოგიტყდეს, ურეში ლაფში დაგრჩებაო

თვალეშუა რომ ცხვირი არ იყოს, ერთმანეთს დასჩიჩქნიდნენო

ემშაკს ნეკი რომ მისცე, მთელს ტანს წაიღებსო

ბუზი ბევრი ბზუისო და ფუტკართან ყველა ტყუისო

ნაბდის წყალში ჩაგდება ადვილია, ამოღება ძნელიო

ცოტავ, სად მიდიხარო და - ბევრთანაო

اندیشه از سر است و گریز از پای.

انسان بر حق از سنگ سخت‌تر است.

اول خودم و خودم، سپس همسر و فرزندم.

اول سراغ پایاب می‌گیرند و سپس درون آب می‌شوند.

اهریمن آموخته از فرشته نا آموخته به است.

اهل ایمرتی^(۱) را پرسیدند، سنگین‌ترین چیز چیست؟ گفت شکم تهی.

اهل ایمرتی، نعلی یافت و گفت: حال جز سه نعل و یک اسب چیزی نمانده.

ای آسیاب تو برایم آردکن چه با سنگ زیرین و چه با سنگ زیرین.

ای محل از آن‌که‌ای؟ از آن‌که هر که بر من ایستاده است؟

این زمان است که پادشاهی می‌کند نه پادشهان.

۱. ایمرتی Imereti ناحیه‌ای تاریخی / باستانی در گرجستان غرب. م.

თაჲმა იფიქრა და ჴეხუბი გაიქცნენო

მართალი კაცი ქვაზე მაგარიო

ჯერ თავო და თავო, მერე ცოლო და შვილო

ჯერ ჴონს იკითხვენ და მერე წყალში შევლენო

გამოუცდელ ანგელოზს გამოცდილი ეშმაკი სჯობიო

იმერელს ჰკითხეს: ყველაზე მძიმე რა არისო და - ცარიელი
მუცელიო

იმერელმა ნალი იპოვა და - ეხლა ერთი ცხენის და სამი ნალის მეტი
ალარა მაკლია-რაო

მე კი დამიფქვი წისქვილო, გინდა ძირა ქვაჲ, გინდა ჴეითო!

ალაგო, ვისი ხარო და - ვინც ჴედ მადგასო

დრონი მეფობენ და არა მეფენიო

ب

با پاس سگ و آواز خروس جهان ساخته نمی‌شود.

باتر زبانی گوزن در کوه دوشیده می‌شود.

باد آورده را باد می‌برد.

با دروغگو تا پیشگاه دروغ همراه شو.

با دست دیگری، گزنه را آسان توان کند.

بادمجان اگر بال داشت چلچله می‌شد.

بار بریار بیفزای تا خروار گردد.

باز که سیر شد روی دست نمی‌ماند.

با رسن هم ورزا را می‌شود بست و هم خود را از آن آویخت.

با ریسمان پوشیده نتوان به چاه فرو رفت.

بار آورده به گاری به از بار زبان است.

با غریبال نمی‌شود آب برد.

მამლის ყივილითა და ძაღლის ყეფით ქვეყანა არ აშენდებაო

ტკბილი სიტყვითა მთას ირემი მოიწველაო

ქარის მოგანილს ქარი წაიღებსო

მტყუანს ტყუილის კარებამდე მიჰყვებიო

სხეისი ხელით ჭინჭარი ადვილი მოსათხრელიაო

ბადრიჯანს რომ ფრთები ესხას, მერცხალი იქნებოდაო

საბარგული საბარგულს მიუმატე - საპალნე გახდებაო

მიმინო რომ გაძლებაო, ხელზე აღარ დადგებაო

ბაწრით ხარიც დაიბმის და თავიც ჩამოიხრჩობის

ორმოში დამპალი თოკით არ ჩაისვლებაო

ენით მიგანილს ურმით მიგანილი სჯობიაო

ცხრილით წყალს ვერ წაიღებო

بالیده در خارستان، مرگ را هم بر خار خوش دارد.

با مرگ خواه دشمنی وزر و خواه نوازشش نمای.

با یک بار جستن هیچ کسی بلدر چین به چنگ نیاورده است.

بایک دست دو هندوانه را نمی توان نگاه داشت.

بایک لگد دژ فرو نمی ریزد.

بخت اگر چیزی به من دهد با ضرب و کوبم دهد.

بخت گفت: بر در خانه هر که از من بهره جوید سال به یک بار خیمه می زنم.

بد کوشیدن از بدنشستن به است.

بدهی آسمان به زمین بخشیده نمی شود و آن زمین به آسمان.

بذر خوب در زمین خوب نمی پوسد.

برادر از آن برادر برای روز سیاه.

برادر با برادر به حساب نشست و باز هم برادر بود.

ეკალზე გაზრდილს ეკალზე დაკედომა ურჩენიაო

სიკედლის გინდ ემტერე და გინდ ეფერეო

ერთი გადახტომითა მწყერი არავის დაუჭერიაო

ერთი ხელით ორ საზამთროს ვერ დაიჭერო

ერთი წიხლის კერით ციხე არ დაინგრევაო

ბედი თუ მამცემსო, ცემა-გყეპით მამწყესო

ბედმა თქვა: ვინც მომიხმარს, წელიწადში ერთხელ ყველას კარზე
შემოვჯდებიო

ცუდად ჯდომას ცუდად შრომა სჯობიაო

ცის ვალი ღედამიწას არ შერჩება და ღედამიწისა - ცასაო

კარგი თესლი კარგ მიწაში არ დალპებაო

ძმა ძმისთვისაო, შავ ღლისთვისაო

ძმამ ძმას ანგარიში უყო, ისევ ძმები იყვნენო

برادر خصم برادر و خدا خصم هر دو.

برادر گوشت برادر را جوید اما گلو، آن را فرو نداد.

برای آن که در را می‌کوبد، درگشاده خواهد شد.

برای زن آبستن، زایش گریزناپذیر است.

برای سفر یک روزه، توشه سه روزه بردار.

برای شناخت آدمی، با یکدیگر نه پیمانه نمک باید خورد.

برای فرزند نیک خانه برنیاور و از آن فرزند بد را خراب مکن.

برای فرزند و قاتل فرزند یک عدالت باید بود.

برای کور اندوه گرانی شمع نیست.

برای گریه بازی است و برای موش جانبازی.

برای مال و چارپای کور مشتری کور همواره وجود دارد.

برای مزدور باید در صندوق نان گشاده باشد یا آن که نمی‌ایستد.

ძმა ძმის მტერიო, ღმერთი - ორივესიო

ძმამ ძმის ხორცი ღოღნა და ყიამ არ გადაიტანაო

ვინც აკაკუნებს, იმას უღებენო

ორსულს შობა არ ასცდებო

ერთი ღლით რომ სადმე წახვიდე, სამი ღლის საგზალი უნდა წაიღოო

კაცმა რომ კაცი გაიციოს, ცხრა ლიტრა მარილი უნდა შეჭამონ

ერთადაო

კარგი შეილისთვის სახლის აშენებაზე ნუ იმრუნებ, ავ შეილს ნუ

დაუქცევო

შეილსაცა და შეილის მკელელსაც სამართალი ერთი უნდაო

ანაღვლე ბრმას სანთლის სიძვირეო

კატისთვის თამაშობაა, თავისთვის სულთა ბრძოლააო

ბრმა საქონელს ბრმა მუშგარი არ დაეღევაო

მოჯამაგირეს ან პურის კიღობანი უნდა ჰქონდეს ღია, ან არ

დადგებო

برای مردی که همسرش نیک است، توشه برداشتن دشوار نیست.

برای مرگ گریه مرد ثروتمند زاری به هواست و برای مرگ بی‌نوا کسی نمی‌گریند.

برای ناهشیار مرد همواره بزم برپاست.

برای همسایه طلب ورزا کن، خدا به خودت می‌بخشد.

برای یک گردو سنگ نمی‌اندازند.

برای یک مشک اندک بود و در دوشوک می‌ریختند.

بر پشت خر هم پالان خر سزا است.

برخی اوقات گریز هم جوانمردی است.

برخی پنبه‌اشان هم با صدا است و گردوی برخی بی‌صدا.

بر دیگران ریشخند مزین چه بر سر خودت فرود آید.

بر زبان قفل نتوان نهاد.

بر روی آدم بی‌شرم تف می‌زدند و می‌گفت چه باران دلپذیری می‌بارد.

კარგი ქალის ქმარს საგზალი არ ეჭირვებო

მდიდრისას კატას გიროდნენ, ღარიბისას - კაცსაც არაო

გადარეულისთვის ნიადაგ ლხინიაო

მეზობელს ხარი უქადე, ღმერთი შენ მოგცემსო

ერთ კაკალს ქვას არ ესერიანო

ერთი გიკისთვის არ იყო, ორში ასხამდნენო

ვირის ზურგს ვირის კურგანი მოუხდებო

ზოგჯერ გაქცევაც კარგი ბიჭობააო

ზოგისა ბამბა ჩხრიალებს, ზოგის - კაკალიც არაო

ნუ დასცინი სხვასაო, გადაგხდება თავსაო

ენას კლიტე არ დაედებო

კაცს პირში აფურთხებდნენ და - რა კარგი წეიმა მოდისო

بر سر خرس می‌کوفتند و می‌گفت این هیاهو از کجاست؟

بر سر کارگر رایگان منت نان نباید نهاد.

بر سر گرگ انجیل می‌خوانند و می‌گفت رهایم کنید که گله از سر تپه گذشت.

بر سوزن و جوال دوز مشت نمی‌کوبند.

بر سربیک مغز فندق نه برادر سهیم گشتند.

بر شالوده خوب دیوار خوب بر می‌آید.

بر میوه رسیده می‌زدند و میوه کال فرو می‌افتاد.

بره شیرین زبان هم از پستان مادر می‌مکد و هم از غیر.

برهنه را تابستان نیز زمستان است.

بز پروار شد و آهنگ چالش با گرگ کرد.

بز خریدم و بز فروختم و هیچ سودی ندیدم.

بز خود گر بود و به گوسفند پشم وام می‌داد.

დათვის თავში სცემდნენ და - ეს რა ბრავა-ბრუგიაო

უფასო მუშას პური არ დაეყვედრებაო

მგლის თავზე სახარებას კითხულობდნენ და - გამიშვით, ცხვარმა
სერი ვადაიარაო

ნემს-მახათს მჯილი არ დაერგყმისო

ერთი თხილის გული ცხრა ძმამ გაიყოო

კარგ საძირკველზე კარგი კედელი ამოვაო

მწიფეს ესროდნენ, მკუხე ცვიოდაო

ტკბილი ენის მქონე კრავმა ღედაც მოწოვა და არაღელცაო

შიშველისთვის ზაფხულიც ზამთარიო

თხა გასუქდა და მგელთან ჭიდაობა მოინდომაო

თხა ვიყიდე, თხა გავყიდე, სარგებელი ეერა ვნახეო

თხას მაგყლი არ ჰქონდა და ცხვარს აძლევდაო

بز را هوس کشیشی به سر افتاد گفت: من نیز ریشم دراز است.

بز از ترس سر می‌گرید و قصاب از پیه آن.

بز و گرگ یک جا نمی‌توانند چرید.

بز، یک بز را به هزار راس گوسفند ترجیح می‌دهد.

بزی که از بز کمتر است سهم گرگ می‌شود.

بسته به نیاز هر چیز بهای آن پدیدار می‌شود.

بگذار تا سگ دیگران مرا گاز بگیرد و نه از آن من.

بسیار دان را خطای بسیار است.

بلا شریک بزم است.

بلبل به چهچه زدن استاد است اما گوشتش به دهان خوش نیاید.

بلبل در عشق گل گرفتار است و گل عاشق شبنم.

بلدر چین بر شاخسار آشیان نگزید چه گوهر وی دگرگونه سزید.

თხამ მღვდლობა მოინდომა, აქაოდა გრძელი წვერი მაქვსო

თხა თავსა სტიროდა და ყასაბი - ქონსაო

თხა და მგელი ერთად ვერ მოძოვსო

თხას ათას სულ ცხვარსა ერთი თხა ერჩივნაო

თხა თხაზე ნაკლები მგელმა შეჭამაო

როგორც გიჭირდეს, ისე გიდირდესო

სხვისმა ძაღლმა მიკბინოს, ოღონდ ჩემმა - არაო

ბეერის მცოდნე ბეერჯერ შეცდებაო

ჭირი ლხინის მოზიარეაო

ბულბულმა კარგი გალობა იცის, მაგრამ ხორცი არ უვარგაო

ბულბული ვარდს შეგრფოდა, ვარდი კი ცის ნამსაო

არა შეჯდა მწვერი ხესა, - არა იყო გვარი მისი

بلند قد خم نشد، کوتاه اندام بدو نرسید، لاجرم بوسه به انجام نشد.
 بنده به ارباب عرض کرد: گنجینه را ربودند، گفت: کلیدش نزد من است.
 بوران آمد و به سنگ برخورد.
 به آبگینه می گفتند، کوزه تو بشنو.
 به آدمی بنگر و آن گاه کلاه از سر بردار.
 به آواز یک چلچله بهار از راه نمی رسد.
 به اسب بی گوهر بیهوده جو می خورانند.
 به استر گفتند، ادبیت را بنمای، جفتک انداخت.
 به امید زن دیگری، رختخواب خود را مگستر.
 بهای تعریف از خود یک خیار است و بهای خیار یک شاهی.
 بهای استر در استامبول یک شاهی بود و بهای آوردنش یک درهم.
 بهای زن کم روی یک جهان و بهای مرد کم روی یک تخم مرغ است.

დაბალი ვერ შესწვდა, მაღალი არ მოღრკა - კოცნა დაიკარგაო

მოსამსახურემ ბაგონს მოახსენა, სკივრი მოიპარესო და - გასაღები
მე მაქვსო

მოვიდა სეტყვა - დახვდა ქვაო

ლიტრას ეუბნებოდნენ და - კოკავ, შენ გესმოდესო!

კაცს შეხედე და ქუდიც ისე მოუხადეო

ერთი მერცხლის ჭიკჭიკი გაზაფხულს ვერ მოიყვანსო

უჯილაგო ცხენსაო ტყუილად აჭმევენ ქერსაო

ვირს უთხრეს: შენი ზრდილობა გვაჩვენეო და ტლინკები აჰყარაო

სხვისი ცოლის მოიბედე ფართოდ ლოგინს ნუ გაშლიო

თავის ქება კიტრადაო, კიტრი კაპეიკადაო

ვირი სტამბოლში შაური ღირდა, ჩამოყვანა - მანეთიო

ქალი მორცხვი - ქვეყნის ფასი, კაცი მორცხვი - კვერცხის ფასი

به این سوی و آن سوی بنگر و سپس فرو نشین.

به بُود گزیده گوی از گزافه گوی.

به ثروتمند گفتند، مبارک است. و از بی‌نوا پرسیدند: کی به تو بخشید؟

به وقت خویش زهر نیز انگبین نماید.

به جستجوی یار تازه بر آی و دوست کهن رابه فراموشی مسپار.

به خیره خیره نگریستن برادران به یگدیگر، خانه ایشان سوخت.

بهراس از آن که خود از تو در هراس است.

به رویای مردم سالخورده نیز ایمان باید داشت.

به عشق انگور پر چین را بوسه می‌دادند.

به کار زار رفته را کار زار نتوان آموخت.

به گریه گفتند: سرگین تو داروست، آن را به زیر خاک دفن کرد.

به من بخت بده و در آشغال‌دانم بیانداز.

მიიხედ-მოიხედე და ისე დაჯექიო

ბეერის მოლაპარაკეს ცოტას მოქმედმა აჯობაო

მდიდარს უთხრეს: მშვიდობაშიო, ღარიბს ჰკითხეს: ვინ მოგცაო

თაეის ღროზე დაღეული შხამიც კი ტკბილიაო

ახალი მეგობარი შეიძინე, ძველს ნუ დაივიწყებო

ერთიმეორის ცქერით ძმებს სახლი დაეწვათო

გეშინოდეს იმისი, ეისაც შენი ეშინიაო

ბერიკაცისა სიმშარიც დაიჯერესაო

ყურძნის სიყვარულით ღობეს კოცნიდნენო

ომში ნამყოფს ომს ეერ ასწავლიო

კატას უთხრეს: შენი ფინთი წამალიაო და ღრმად ჩაფლაო

ბედი მომეც და სანაგვეზე გადამაგდეო

بهمن و سیل وصیت نمی‌شناسند.

به فرزند دیگران غذا بخوران، بر فرزندت گوارا خواهد شد.

به نان و نمک نه پشت پا زن و نه از آن پرهیز کن.

به نزد آن که فرزند مرده است، از مرگ فرزند منال.

به هر کجای که می‌روی کلاه همان جای را بر سر بنه.

به همسر نقاره زن گفتند رقص بلدی؟ گفت مگر همه زندگی‌ام جز این بوده است؟

به هنگام سیری توشه بردار و در هوای خوش کپنک را.

به هوس ماهی کسی قورباغه نمی‌خورد.

بی‌چیز را یک ناخن بود، آن را هم از کف داد.

بی‌حیا از خوردن سیلی شرم ندارد.

بی‌شام بخواب و بی‌بدهی برخیز.

بی‌عقل را دانش می‌آموختند و هوشیار فرا می‌گرفت.

გეგმა და წყალმა ანდერძი არ იცისო

სხვის შვილს აჭამე და შენ შვილს შეერგებაო

პურ-მარილს ნურც ფებს ამოპკრავ, ნურც გაექცევიო

ეისაც შვილი არ მოპკედომია, შვილის სიკვდილს ნუ შესჩიელებო

სადაც მიხვიდე, იქაური ქუდი დაიხურეო

მესტვირის ცოლს პკითხეს: თამაშობა იციო და - ჩემ ღლეში მეტი

რალა მიკეთებია მე დაღონებულსაო

სიმაძღრით საგზალს ნუ დაგოეებ და სიღარით მოსასხამსაო

თევზის ჟინით ბაყაყი არავის შეუჭამიაო

გლახას ერთი ფრჩხილი პქონდა, ისიც წაეარდაო

უნამუსოს სილის გარგყმის არ შერცხეებაო

უეახშმოდ დაწეე და უეალოდ ადექიო

ბრიყვს ასმენდნენ, გონიერი სწავლობდაო

بیماری اگر خوش بود، اشراف نیز برای خود بر می‌گزیدندش.

بیماری با گاری به درون تن می‌شود و قطره قطره برون می‌گردد.

بیمار شفا یافته از پزشک خود بیزار می‌گردد.

بی‌نوا پول به چنگ آورد اما بقچه پول را نه.

بی‌نوایی در پی بی‌نوایی دیگر در جستجوی خُرده نوایی.

به یهودی گفتند به خدا سوگند نخور، گفت به خدا نمی‌خورم.

კარგი იყოს ავალობა, ინატრებლა თაჲალობა

ავადმყოფობა კაცის ჯანში ურმით შვეა და წვეთ-წვეთობით ძლიეს
გამოვაო

ავადმყოფი რომ მორჩება, ექიმი შეძულდებაო

გლახამ ფული იშოვა და გამოსახვევი ვერაო

გლახა გლახას მისდევდა: ეგება ფარაგინი დავარდესო

ურიაჲ, ღმერთს ნუ ფიცავო და - არა, ღმერთმანო



پارچه خوب آستر خوب می‌خواهد.

پارچه که چیده شد، بهایش کاستی گیرد.

پاره سنگ تا به جای آرمیده است، سنگین است، چون به جنبش آمد سبک گردد.

پالان خر را برنداشتند و گفتند به او می‌اید.

پاهای دروغ کوتاه است.

پای، ترا به همان جای می‌کشاند که بخت تو آن جاست.

پای گرگ روزی ده اوست.

پدر خوانده خوب از پدر ناهل بهتر است.

پدر را فراموش کرده بود و به نام پدر خوانده سوگند می‌خورد.

پدرم خراز بود، چه لزومی داشت که نعل بند بشوم.

پدر و مادر فرزندی را نیازی به نان متبرک نیست.

پرچانه از پرکار پیش‌تر می‌تازد.

კარგ საპირეს კარგი სარჩული უნდაო

რაკი ფარჩა გაიჭრება, ფასი დაეკარგებაო

ლოდი მაშინ მძიმეა, რა აღვილს ძვეს, და რა აღვილით დაიდრას,
გამსუბუქდებაო
ვირს კურტანს არ მოხდიან, აქაოდა - უხდებაო

ტყუილს მოკლე ფეხები აბიაო

სადაც არის ბედი შენი, იქ მიგიყვანს ფეხი შენიო

მგელს თავისი ფეხები აჭმევს პურსაო

გლახა მამას მამინაცვალს სჯობიაო

მამის სული გაეშვა, მამინაცვალს პფიცავდაო

მამაჩემი ხარაში იყო, მე ნალბანდობას რა მრჯიდაო

კარგი შვილის დედ-მამას საკურთხი არ უნდაო

ენადმრავალა ხელთმრავალას წინ უსწრებდაო

پرسان پرسان به اورشلیم نیز می‌توان رسید.

پرنده آماده پرواز بود ولی منتظر کیش.

پرنده آموخته در دام نمی‌افتد.

پرنده بی‌خیر به دم پریدن می‌نشیند.

پرنده را اگر در قفس زرین بنشانی باز هم چنان اسیر است.

پرنده نوزاده اگر به موقع پرواز نگیرد، زمین گیر خواهد شد.

پرنده هر جای پرورده شود، بغدادش همان جاست.

پرهیز درد سر نخواهد داشت.

پس از سیری از یتیم یاد می‌کنند.

پس از مرگ، تو به روی نخواهد داد.

پس از مرگ من بگو که سنگ هم بر سنگ نماند.

پشت پهلوان با یک شگرد به خاک نمی‌رسد.

კითხვა-კითხვით იერუსალიმს მივლენო

ჩიტს აფრენა უნდოდა, ხელის აქნევას ელოდაო

დაგეშილი ჩიტი ბადეში არ მოხვდებო

უხეირო ფრინველი აფრენის დროს დაჟდებო

ჩიტი ოქროს გალიაშიც რომ ჩასვა, მაინც გყვეო

ვასაფრენი ბარტყი დროზე თუ არ გაფრინდა, დაკუტდებო

ჩიტი სადაც გაიზრდება, მისი ბაღდადი იქ არისო

სიფრთხილეს თავი არა სტკივო

რომ გაძლებიან, ობოლი მერე მოაგონდებათო

სიკვდილს უკან სინანული არ იქნებო

ჩემს შემდეგ ქვა ქვაზე აღარ დარჩენილაო

ერთი ფანდით ფალაქანი არ დაეცემაო

پشت خود را به هر کسی بنمایی، همه بر آن سنگ سترگ می نهند.
 پشت سر به شاه نیز ناسزا میگویند.
 پگاه سقز می جود و شبانگاه از پس کار می دود.
 پیام رسان پیامبر فضول است.
 پیرزن پر ناله جهان را به نابودی کشاند.
 پیرزن را سر صد سالگی هوای رقص به سر افتاده است.
 پیرزن غم هفت ده را به جان می خرید و یک تن، غم او رانه.
 پیرمرد گفت: حال که خرج عروسی می دهید مرا هم یک باره داماد کنید.
 پیرزن می رقصید، نه پستی از او خشنود بود و به بلندی.
 پیر همان را که در جوانی کاشت، برداشت.
 پیشکار کدخدا به دهکده کوچک زود به زود سر می زند.
 پیکر سپید و سیاه در گرما به پدیدار می شود.

ვისაც ზურგს მიუშვერ, ყველა ღიდ ქვას დაგადებსო

ზურგს უკან ხელმწიფესაც გალანძლავენო

ღღისით კევის ღეჭიაო, ღამე საქმის კეთიაო

მოციქულის მოციქული მაგრაკვეცაო

კრუსუნა ღედაბერმა ქვეყანა ამოიჭამაო

ასი წლის ღედაბერი ღეკურსა სწავლობდაო

ღედაბერს შეიღი სოფლის დარღი აწუხებდა, მისი დარღი კი არაღისა
ჰქონდაო

ბებერმა თქვა: ხარჯს ეწვეით, ბარემ მეც ღამაქორწინეთო

ღედაბერი ბუქნას უვლიდა, არცა მთა უმაღლოდა, არც ბარიო

მოხუცი იმას მოიმკის, რაც სიყრმით ღაუთესია

ჰაგარა სოფელში გზირი ხშირად მივაო

შავი ტანი, თეთრი ტანი აბანოში გამოჩნდებაო

پوست خواهر شوهر افتاد و نه عروس را بزر گرفت.

پول، پادشاه شمشیر برکشیده است.

მულის ტყავი გადმოვარდა, ცხრა რძალი ღაიგანაო

ფული ხმაღამოდებული ხელმწიფეაო

تا بر پَر باد نوزیده است، می‌پندارد که سنگین است.

تابستان کارگر زمستان است.

تا تنور داغ است. نان را بچسبان.

تا خرگوش از لانه بدر رفت، تازی را خواب در ربود.

تا دستواره راست را نیافتی، عصای کج را دور میانداز.

تا شمشیر سر رسد زبان سر را بریده.

تا که فرزانه بیاندیشد دیوانه از پل گذر کرده است.

تا ورزا ورزا شود، صاحب آن جان داده است.

تبر خُرد است اما درخت کلان را فرو می‌اندازد.

تخم مرغ امروزی را به مرغ فردایی ترجیح می‌دهم.

ترسو روزی دوبار می‌میرد.

تغار تهی بانک بیشتر می‌دارد.

ბუმბულს მანამ ქარი არ შეუბერავს, თავი მძიმე ჰგონიაო

გაფხული გამთრის მუშა არისო

სანამ თონე ცხელია, პური მანამ ჩააკარიო

კურდღელი რომ გამოეარდა, მწეარს ძილი მაშინ მოუნდაო

სანამ სწორი ჯოხი არ იპოვო, მრუდეს ნუ გადააგდებო

სანამ ხმალი მოვიდოდა, ენამ თავი მოჭრაო

ვიდრე ჭკვიანი დაფიქრდეს, გიჟი ხიდს გადაირბენსო

სანამ ხარი გახარდაო, პატრონი გათავდაო

ცული პატარა არის, მაგრამ დიდ ხეს კი წამოაქცევს ხოლმეო

დღევანდელი კვერცხი მირჩენია ხვალინდელ ქათამსაო

მშიშარა ღლეში ორჯერ კედებაო

ცარიელი ქვევრი მეტს ხმაურობსო

خمره کهن، می خوش نگاه می دارد.

تقدس بیش از اندازه یونان را تباه کرد.

تفنگ از آن تفنگ دارو تفنگ دار از آن روستا.

تفنگ و باروت اگر از پادشاه است، قراول رفتن آسان است.

تلاش، انبار بخت است.

تنگ چشم اگر سرخوش شود از ولخرج پیش گیرد.

تنور گفت: اگر نان را زود می خواهی هیمة فراوان بده.

تنها با نماز خواندن راه بهشت گشاده نگردد.

توشه یک روزه را چه بر پشت برداری و چه با شکم ببری؟

تونیکی می کن و بر سنگ بگذار که هم درپشت ببینی بهره کار.

توی سرچشمه آب دهان میانداز چه دوباره تشنه خواهی شد.

ته دریا هویدا نبود و می گفتند بی ته است.

ძველი ქვევრი კარგ ლეინოს ინახავსო

მეგისმეგმა სიწმინდემა საბერძნეთი დააქციაო

თოფი მეთოფეს, მეთოფე სოფელსაო

თოფი და წამალი ხელმწიფისა, თეალის კიეკას რა უნდაო!

ცდა ბედის მონახვერეაო

პურადძეირი თუ გამხიარულდა, ბელოელათს გადააჭარბესო

თორნეს უთქვამს, ფიჩხი ბევრი ჩამაყარე, რომ პური მალე
ამოვყაროო

მარგო ლოცვით სამოთხეში არ შეისვლებაო

ერთი ღღის საგზალი გინდ მუცლით გიგარებია, გინდ ზურგითაო

კარგი ქენი - ქეას დადევ, გაიარე - წინ დაგხედებაო

ნუ აფურთხებ წყაროში, თორემ კიდევ მოგწყურდებაო

ზღვას ძირი არ უჩანდა, ამბობდნენ უძიროაო

ث

ثروتمند از تن بی‌نوا پیرهین می‌کند.

ثروتمند را سیر ندیدم و دادگر را گرسنه.

მდიდარი ღარიბს პერანგს აძრობდაო

სიმდიდრის მქონე მაძლარი ვერა ვნახე, სიმაღლისა - მშიერიო

ج

جاروب تازه پاک می‌روید و کهنه‌اش با خود خاک نیز می‌آورد.

عروس از هم چشمی عروس یک تغار نمک خورد.

خواهر شوهر به تو می‌گویم، عروس تا تو بشنوی.

جایی که خوب شخم زده شده محصول یک باره برداشت می‌شود.

جایی که هیچ نیست کم نیز کافی است.

جایی منشین که از آن زود برانندت.

جرق جرق بسیار واخگری پیدا نیست.

جسارت بسیار بی جراتی در پی دارد.

جلوی سگ گزنده نان می‌گذارند.

جوجه را در پائیز می‌شمارند.

جوراب را در پای افزار پاره شده زودتر پاره می‌گردد.

جوراب گرچه پر نقش و نگار است، از برای فرسودنش یک پا بس است.

جهنم یک هیزم کم داشت آن هم اضافه شد.

ახალი ცოცხი კარგად გვის, ძეული მოატანს ქვიშასაო

რძალმა რძლის ჯიბრზე ერთი ქილა მარილი შეჭამაო

მულო, შენ გეუბნები, რძალო, შენ გაიგონეო

კარგ მოხნულზე თესლი ერთიანად მოიმკებაო

სადაც არ იყოს, ცოტა კმარიყოსო

ისეთ ადგილას ნუ დაჯდები, რომ მალე აგაყენონო

ტაკაუ-ტაკუცი ბევრია, ნაკვერჩხალი კი არა ჩანსო

ბევრმა ბედვამ გაუბედაობა იცისო

კბენია ძაღლს პურს მიუგდებენო

წიწილებს შემოდგომაზე დათელიანო

დახეულ ქალამანში წინდა აღრე დაიხევაო

ბევრნაირად ჭრელ წინდას ერთი ფეხი სცევთსო

ჯოჯოხეთს ერთი მუცუბალი აკლდა, ისიც მიუმატესო

چارق اگر از زر به پا کنی باز هم چارق است.
 چربی را گلو می‌شناسد و سنگینی را دست.
 چشم هر چه بکوشد فراتر از ابرو نمی‌تواند رفت.
 چشمانت را چه چیز از جا کند؟ نیکو کاری من.
 چکش زرین قفل نه در را می‌گشاید؟
 چنار، کشیده می‌بالد اما میوه نمی‌دهد.
 چنان پلی بساز که نوهات هم از آن گذر کند.
 چنان زنبیلی بباف که فرزندان هم از آن فایده برد.
 چوب، شاگرد را بدل به استاد خوب می‌کند؟
 چوپان گوسفند خویش را از دور می‌شناسد.
 چوپان ناهشیار گرگ‌ها را پروار می‌کند.
 چون پشت خر به خارش افتاد خود به نانوائی می‌رود.

ოქროს ქალამანი რომ გეცვას, მაინც ქალამანიაო

მსუქანს ყელი იცნობს, მძიმეს - ხელიო

თვალმა რაც უნდა ქნას, წარბს ზემოთ ვერ წავაო

- თვალი რამ გამოგთხარაო და - ჩემმა სიკეთემაო

ოქროს ჩაქუჩი ცხრაკლიტულს ალებსო

ჭადარი მაღალი იზრდება, ნაყოფს კი არ იძლევაო

ისეთი ხიდი გადევ, რომ შენმა შვილიშვილმაც ზედ გადაიაროსო

ისეთი გოდორი დაწანით, რომ თქვენ შვილებსაც გამოადგესო

შეგირდი კარგ ოსტატად ჯოხს გამოჰყავსო

მეცხვარე თავის ცხვარს შორიდან იცნობსო

დაუღევარი მწყემსი მგლებს ასუქებსო

ვირს რომ ზურგი აჰქაედება, სახაბაზოს მიაღებო

چون آدمی را نمی‌شناسی از او نه نیکی به میان آورونه بدگویی کن.

چون پوست پرنگار است، مغز کرم دار باشد.

چون چوب به دست می‌گیرند، گربه دزده پنهان می‌شود.

چون داماد به سرای پدر زن برود حصیرهای پرچین نیز شادمان گردند.

چون روغن لبریز گردد چمچه و ملاقه از بها می‌افتد.

چون ستون خانه فروافتد، خانه فرو ریزد.

چون کشاورز، به هنگام بذر باشد به هنگام برداشت مه‌کند.

چون کشیش آهنگ عبادت کند، مولوزن^(۱) را هوس حالاجی به سر می‌زند.

چون که از پایاب گذشتی آن گاه دعایش کن.

چون که دایه نه تاشد کودک از گرسنگی مرد.

چون که گاری واژگون شد، آن گاه راه یافته می‌شود.

چون گرگ‌ها به چالش یکدیگر افتند، دل بره‌ها آرام گیرد.

۱. مولوزن - تارک دنیا (زن)

კაცს თუ ახლო არ იცნობ, ნურც აქებ და ნურც აბაგებო

ვარაყიან ნაჭუჭსა გული ჭიანი აქვსო

ჯოხს რომ აიღებენ, ქურდი კატა დაიმალებაო

სიძე რომ სიმაჰრისას ჩაუა, ღობის სარებიც გაიხარებენო

ერბო რომ გაღმოვა, ციციხესა და ჩაშჩას უასი დაეკარგებაო

ბოძი რომ წაიქცევა, სახლ-კარიც დაიქცევაო

ღროზე მთესველი ღროზე მოიმკისო

მღვდელი რომ წირვას დაიწყებს, მოლოზანს მაშინ მოუნდება
ბურტყვაო

ფონი გასაეალს დალოცეო

ცხრა ძიძის ხელში ყმაწვილი შიმშილით მოკვდაო

ურემი რომ გადაბრუნდება, გზა მერე გამოჩნდებაო

მგლები რომ წაიჩხუბებიან, კრავებს გული მაშინ დაუმშვიდდებათო

چون میهمان میا نجی شود، سرای فرو می‌ریزد.

چون یک انگشت خمان شد، دیگران هم دو تا می‌شوند؟

چون یک در فرو بسته شد، در دوم گشاده خواهد شد.

چه به خانه باز نگشته و چه جان سپرده.

چه دیوار مشت کوبی و چه کانا را پند آموزی.

چه زجرها از برای تو کشیدم و خود بزور به مراد برسدیم.

چه گرگ مرا بدرد و چه سگ گر گسار.

სტუმარი რომ ბჭედ დაღვება, სახლი მაშინ დაიქცევაო

ერთ თითს რომ მოკაკეპე, ყველა თითები მოიკაკეპეაო

ერთი კარი რომ მიიხურება, მეორე გაიღებაო

გინდ მკედარი, გინდ შინ მოუსვლელიო

არაკუნე კედელიო, დაარიგე რეგენიო

ბევრი ვეცადე შენთვისა, ძლივს მოვახერხე ჩემთვისა

გინდ მგელს შევუჭამიარ, გინდ მგლისფერ ძაღლსაო

حتی پشه بر اسب پیروز می آید، اگر گرگ بزرگی بدو یاری رساند.

حتی خورشید نیز لکه دارد.

حتی دریا را می شود به قاشق نوشید.

حتی سنگ نیز نان و نمک را می شناسد.

حتی مرد خدا هم یک بار به خطا "یا هو" می زند.

حرامزاده نمی گوید مادر من بد است.

حیله برتر از زور است اگر خرد آدمی بدان برسد.

კოლოც წააქცევს ცხენს, თუ ღიღი მგელი მიეშველებო

მზესაც კი ლაქა აქვსო

ზღვაც დაიღვება კოვზითაო

პურ-მარილის დასწავლა ქვამაც იცისო

ერთი ალილო მღვდელსაც შესცდებო

ნაბიჭვარი არ იძახის - დეღარეში ცუდიაო

ხერხი სჯობია ღონესა, თუ კაცი მოიგონებსა

خارها را یک به یک بیرون میکشند.

خان به نان بلغور خرسند نیست و چون گرسنه شد فاتحه‌اش خوانده است.

خانه پردوشیزه از خانه پر گرگ بدتر است.

خبر بادیه را از بادیه نشین باز جویی و خبر کوه را از کوه نشین.

خدا به مال چموش شاخ نمی‌بخشد.

خدا به هر که بخواهد دو دستی می‌بخشد و از آن که بگیرد دو دستی باز می‌گیرد.

خداوند ندهد پایکوبی پیر را.

خداوند دست راست را به امید دست چپ وانگذارد.

خر از گوهر خود کُزه زاید.

خر به جایی که یک بار پایش به گل فرو شده باز نمی‌گردد.

خر به دنبال بهره‌ای رفت، نعل خود را هم جا گذاشت.

خرچ ثروتمند یکی است و خرچ بی نوا دوتا.

ეკლებს თითო-თითოდ ამოიღებენო

აზნაური მჭადს არა ჭამს, მოშედება - ჭირსაც მომჭამსო!

გასათხოვარი ქალებით სავსე ოჯახს მგლებით სავსე ოჯახი
სჯობიაო

ბარისა ბარელს ჰკითხე, მთისა - მთიელსაო

რჩოლია საქონელს ღმერთი რქას არ მისცემსო

ღმერთი ვისაც მისცემს, ორი ხელით მისცემს, ვისაც წაართმევს -
ორი ხელით წაართმევსო
ღმერთმა ნუ ქნას ბებრის ბუქნაო

მარჯვენა ხელი მარცხენა ხელის ამარად ღმერთმა ნუ დატოვოსო

ვირი თავის გვარ ჩოჩორს მოიგებსო

ერთ ადგილას რომ ვირი ტალახში ჩაეფლოს, მეორედ იქ აღარ
გაივლისო

ვირი მოგებაზე წავიდა, ნალებიც იქ დარჩაო

მდიდარს ერთი ეხარჯება, ღარიბს - ორიო

خر چه می‌داند خر ما چه میوه‌ای است؟

خرده آجر و لعل را به یکدیگر مانده کردن از آن رو که آجر نیز سرخ می‌نماید.

خر را بر اریکه نشاندند، پنداشت که پادشاه است.

خرس از جنگل قهر شد و جنگل از آن بی‌خبر.

خرس خرس را دعوت می‌گرفت، اما به تاکستان دیگران.

خرس توله خویش را نوازد، ناز نازی من، پاهایت طلایی است.

خرس گفت من از مهر به آدمی سیر نمی‌گردم و آدمی از خصومت با من.

خر سواری یک رسوایی، از خر افتادن دوم رسوایی.

خر شاخ بر نیاورده بود، می‌پنداشت هنوز کُزه است.

خرکی را به عروسی خواندند و باز از او آبکشی خواستند.

خرگوش را اندام کوچک است و گریز بزرگ.

خرگوش محلی را تازی محل می‌گیرد.

ვირმა რა იცის, ხურმა რა ხილიაო!

აგურის ნატეხი ლალს შეუდარეს, - აქაო და წითელიაო

ვირი ტახტზე დასვეს, თავის თავი ხელმწიფე ეგონაო

დათვი ტყეზე გაბუტულიყო, ტყემ კი არა იცოდა რაო

დათვი დათვს პატიჟობდა, სხვის ვენახში მიჰყავდაო

დათვმა თავის ბელს მიუალერსა: “აფურ-ჩაფურიანო და ოქროს
ფეხებინაო!”

დათვმა თქვა: მე ადამიანის სიყვარულით ვერა ვძლები, ის კი
ჩემი მტრობითაო

ვირზე შეჯდომა ერთი სირცხელია, ჩამოვარდნა - მეორეო

ვირს რქა არ ამოუვიდა, თავი პატარა ეგონაო

ვირი ქორწილში დაპატიჟეს და წყალი მაინც იმას აზიდვინესო

კურდღელი პატარაა და გაქცევა ღიღი იცისო

ადგილის კურდღელს ადგილის მწევარი დაიჭერსო

خر ملا^(۱) را باور کردند اما خودش را نه.

خروس گفت: از من آواز خواندن، خواه بامداد آید و خواه نه.

خروس مرد نیک بخت نیز تخم می‌گذارد و مرغ مرد بیچاره نه.

خروسی که بی هنگام بخواند سرش را می‌برند.

خریدار سوزن در پی سه من آهن بود.

خشکسالی بزرگ بارندگی کلان را در پی دارد.

خمیده به دنبال توانمند می‌گردد و راست به دنبال ناتوان.

خواه سنگ برکوزه و خواه کوزه بر سنگ.

خورشید زمستانی گُل به بار نمی‌آرد.

خورشید که برآید به هر منزلی سر می‌زند.

خوش اقبال را گیسوها بلند گردد و واژگون بخت را ناخن‌ها.

خوش بخت را زن می‌میرد و واژگون بخت را ورزا.

۱. شایان یاد آوری است که داستانها و لطایف ملا نصرالدین در حکایات فولکور گرجی

بسیار پر آوازه است و به طور عموم واژه ملا در ضرب المثل‌های گرجی تلویحا به معنای ملا

نصرالدین است. (مترجمان)

მოლას არ დაუჯერეს, მოლას ვირს დაუჯერესო

მამალმა თქვა: მე ვიყიელებ და გინდ გათენდეს, გინდ არაო

ბედნიერი კაცის მამალიც კვერცხსა ღებს, უბედურისა - ქათამიც
არაო

მამალი რომ უღროოდ ყივილს დაიწყებს, თავს მოჭრიანო

ნემსის მყიდველი ბათმან რკინას კითხულობდაო

დიდ გვალვას დიდი ავდარი მოსდევსო

მრუდი ღონიერს ეძებს და სწორი - უღონოსაო

გინდ ქოთანი დაჰკარ ქვას და გინდ ქვა ქოთანს

ბამთრის მზე ყვავილს ვერ მოიყვანსო

მზე რომ ამოვა, ყველა კაცისას მივაო

ბედნიერს თმა ეზრდებოდა და უბედურს - ფრჩხილიო

ბედნიერს ცოლი მოუკვდება, უბედურს - ხარიო

خوک گفت: تا خوکچه‌ها را زاییدم، آب زلال دیگر ننوشیدم.

خون را با خون نتوان شست.

خیار و خبر تازه را به بهای گران مخر چه هر آینه ارزان می‌شود.

خیانت در جنگ به از خیانت در هم کاسگی است.

ლორმა თქვა: რაც გოჭები დავყარე, წმინდა წყალი აღარ
დამილევიანო

სისხლი სისხლით არ გაიბანებანო

ახალ კიტრსა და ახალ ამბავს ძვირად ნუ იყიდი, - მალე
გაიაფდებანო

ჯამში ღალატს ომში ღალატი სჯობიანო

داروغه رابه ده راه نمی دادند و می گفت سپر و شمشیرم را آن بالا بیاویزید.
 داماد کانارا پندار آن است که هر چه در خانه عروس است از آن اوست.
 داماد، هر چه کمتر آیی، عزیزتر خواهی بود.
 داوید^(۱) هر چه بر سرتو می آید از تدبیر توست.
 دختر می نالید. برای ازدواج کوچکم می خوانند و برای آبکشی بزرگ.
 در آب گل آلوده ماهی سهل تر به دست می آید.
 در بزم خرامان شو و در غرا به دو وارد شو.
 در دوزخ ستایش خدای را نمی گویند.
 در دهان پیگاه زر نهفته است.
 در سرزمین کوران یک چشم، کار دو چشم را می کرد.
 در سرزمینی که کسی به دست نمی آمد، خر را وانهادند تا قاضی شود.
 در سرزمینی که کشیش یافت نمی شد زاغ را کشیش نامیدند.

۱. داوید: نامی است عمومی و شایع در گرجستان برگرفته از کتاب مقدس. م.

გზირს სოფელში არ უშვებდნენ, - ფარ-ხმალი ზემოთავს

დამიკიდეთო

ბრიყვმა სიძემ რაც ცოლეურს ნახა, ყველაფერი სათავეისო ეგონაო

სიძევ, რაც გვიან-გვიან მოხვალ, უფრო შეგვიყვარდებიო

რაც მოგივა, დავითაო, ყველა შენი თავითაო

გოგო ჩიოდა: გასთხოვრად პატარას მეძახიან, წყლის საზიდევად კი
დიდსაო

მღერივ წყალში თევზი აღვილად დაიჭირებაო

ლხინში ნაბიჯით წადიო, ჭირში სირბილითაო

ჯოჯოხეთში ღმერთს არ აღიდებენო

დილას პირში ოქრო უჭირავსო

ბრმათა ქვეყანაშიაო ცალთვალი ორთვალობდაო

ერთ ქვეყანას სხვა რომ ვერავეინა ნახეს, ვირი ყადად დააყენესო

უხუცესო ქვეყანაში ყვავს ხუცესი დაუძახესო

در کاسه آدم خسیس نمی توان لقمه را خیس کرد.
 در کشور بی سگ، گریه ها را به لاییدن واداشتند.
 در میان کوران، یک چشم، نخست سردار است.
 درخت بزرگ سایه پرگسترده تری دارد.
 درخت گفت: تبر یارای آسیب رساندن به من نداشت اگر از جنس من در آن تعبیه
 نبود.

درد انگشت را دل دریابد و درد دل راهیج کس.
 دردی می بخشم که درد کهن را فراموش کنی.
 درگاه بهشت از چوب است و درگاه دوزخ از زر.
 درمان را از او بپرس که بیشتر بلا دیده است.
 در همان آبی که شنا می کنی غرقه می گردی.
 دریا بدل شد به ماست، بیچاره حتی قاشق نداشت.
 دریا هر چند هم خشک شود به اندازه یک چاله آب بر جای می ماند.

ბუნწი კაცის ჯამში ლუკმა არ დასველდებაო

უძალო ქვეყანაში კატებს აჩხალებდნენო

ბრმათა შორის ცალთვალიო არს პირველი სარდალიო

დიდ ხეს დიდი ჩრდილი აქვსო

ხემ თქვა: ცული ეერას დამაკლებდა, შიგ რომ ჩემი გვარისა არ
ეჩაროსო

თითის ტკივილს გული გრძნობს, გულის ტკივილს - არავინაო

დარღს მოგყემ - დარღს დაგავიწყებო

სამოთხეს ლასტის კარები აქვს, ჯოჯოხეთს - ოქროსიო

ვისაც ჭირი უნახია, წამალიც იმას ჰკითხეო

რომელ წყალშიც ცურავ, ის დაგახრჩობსო

ზღვა მაწენად გადაიქცა და უბედურს კოვშიც არა ჰქონდაო

ზღვა ისე არ დამრება, გუბის გოლა არ დარჩესო

دریده شدن از شیر به از پناه بردن به روباه است.

دزد از دزد دزدید و خدا خندید.

دزد از دزدی دست بردار نیست.

دزد چه می‌خواهد؟ شب تار.

دزد دزد آمرزیده می‌گردد.

دزد دزد را می‌شناسد.

دزد گمان می‌کند همه دزدند.

دزد و یار دزد هر دو به یکسان جزا می‌بینند.

دزد رایک گناه است و دزد زده را هزار گناه.

دژ از درون درهم می‌شکند.

دست پخت کدبانوی خوب از غربال و لگنش پیداست.

دسترنج بیچارگان در کف نیک بختان است.

მელიის მფარველობას, ლომმა შეშჳამოს სჯობიაო

ქურდმა ქურდს მოპარაო და ღმერთმა გაიცინაო

ქურდი ქურდობას არ მოიშლისო

ქურდს რა უნდა და - ბნელი ღამეო

ქურდის ქურდი ცხონდაო

ქურდს ქურდი იცნობსო

ქურდს ყველა ქურდი ჰგონიაო

ქურდი და ქურდის ამხანაგი ერთნაირად დაისჯებიანო

ქურდმა ერთი ცოდვა ქნა, დამკარგავმა - ათასიო

ციხე შიგნიდან გატყუებაო

კარგი დიასახლისის ხელი საცერ-ვარცლს შეეგყობაო

უბედურთ მონაგარი ბედნიერთ განაგვიანო

دست دست را می‌شوید و هر دو، روی را.
 دشمن دانا را به از دوست نادان شمار.
 دشمن را شمشیر باید و تاجر را تتری^(۱) شاید.
 دشمن ناپیدا بدتر از پیدا است.
 دیبا چو پاره شد به پای پیچی هم نمی‌ارزد.
 دیده آدم آزمند را چه سیر می‌کند؟ خاک گور.
 دیده از شنیده نیکوتر است.
 دیده‌ای که از برای دیگران می‌گیرید به فرجام بی‌اشک خواهد ماند.
 دیده که از دیده دوری گزید، دل رنگ دیگر گرفت.
 دیگ بزرگ کفگیر بزرگ می‌خواهد.
 دیوانه بر روی پنبه نیز پایش می‌شکند.
 دیوانه به شهر می‌رفت نه چیزی می‌برد و نه چیزی می‌آورد.

۱. تتری tetri واحد پول در گرجستان قدیم است به معنای سپید که معمولاً با نفره ضرب می‌کردند و اکنون نیز واحد پول خرد گرجستان به شمار می‌رود.

ხელი ხელს კბანს, ორივე - პირსაო

მცოდინარი მგერი უცოდინარ მოყუარეს გიჯობდესო

მგერს - ხმალი, ვაჭარს - თეთრიო

უჩინარი მგერი გამოჩენილზე უარესიაო

ღიბა რომ დაიხევა, ფეხზეც არ დაიხევეო

- ხარბის თვალი რამ გააძლოო და - მიწამაო

გაგონილს ნახული სჯობიაო

სხვებისათვის მოტირალი თვალი უცრემლოდ დარჩებაო

თვალი რომ თვალს მოშორდება, გული გადასხეაფერდებაო

დიდ ქებას დიდი ქაფქირი უნდაო

გიჟი ბამბაზედაც ფეხს მოიტეხსო

გიჟი ქალაქს მიდიოდა, რა მიჰქონდა, რა მოჰქონდაო

دیوانه پراکنده می‌کرد و فرزانه گرد می‌آورد.

دیوانه، دیوانه‌را نگریست و چماقش را نهان کرد.

دیوانه دیگران خنده دار است و دیوانه خود شرم آور.

دعوی آن سوی رود را بکن تا دست کم این سوی از آن تو شود.

دل مرد برنای به آهنگ سنگ آسیاب نیز به رقص می‌آید.

دنبه را چه حاجت به چربی؟

دندان اسب پیشکشی را نمی‌سنجند.

دندان عزیز است اما چون آزارنده شده آن را وا می‌کنی و به دور می‌اندازی.

دم سگ راست بشو نیست.

دو بند باز بر یک ریسمان بازی نتوانند کرد.

دو تن برای یک تن چون لشکری است.

دو تنگ چشم چون یکدیگر هنجار گزیدند، لاجرم هر دو از گرسنگی مردند.

გიჟი აბნევედა, ჭკვიანი კრეფდაო

გიჟმა გიჟი ნახა და კომბალი დამალაო

სხვისი გიჟი სასაცილოა, თავისი კი - სამარცხვინოო

გაღმა გაეღაფე, გამოღმა დაგრჩებაო

ახალგაზრდა გული წისქვილის რაკუნზედაც იცეკვებსო

ღუმას რაღა საცხები უნდაო

ნაჩუქარ ცხენს კბილი არ გაესინჯებაო

კბილი ტკბილია, მაგრამ რომ შეგაწუხებს, მოიგლეჯ და
გადააგდებო

ძაღლის კუდი არ გასწორდებაო

ორი ჯამბაზი ერთ თოკზე ვერ ითამაშებსო

ორი კაცი ერთზე ლაშქარიო

ორი პურაძვირი კაცი ერთმანეთის მიბაძვით შიმშილით მოკვდაო

دو خنجر در یک نیام فرو نشود.

دو سگ، شیر رانیز می‌رمانند.

دو قلب بایکدیگر راز دل کردند و زبان افشای راز کرد.

دو گر بر سر یک شانه جنگال می‌کردند.

دو گوش و یک دهان از آن است که بسیار بشنوی و کم بگویی.

دوست را در روی نکوهش کن و دشمن را پشت سر.

دوستی دیگ به درد قابلمه نمی‌آید.

دوشیزه عروس از نیشگون و گاز بسیار، بار گرفت.

دوغ بی نمک است، این بهانه است و بهانه.

دهاتی را اگر بر اسب بنشانی ترا به زیر اندازد.

دهاتی لاف می‌زد که این زمستان را بی پای‌افزار از پای در آوردم.

دهان مادر دشنام می‌دهد و پستان‌هایش تبرک.

ერთ ქარქაშში ორი ხანჯალი არ ჩაიგებო

ორი ძაღლი ლომს გააქცევსო

გულმა გულს სიგყვა უთხრა, ენამ ორივე გასცაო

ორი ქაჩალი სავარცხლისათვის ჩხუბობდაო

ორი ყური, ერთი პირი მისთვის არის, რომ ბევრი ისმინოს და ცოტა
თქვასო

მოყვარეს პირში უძრახე, მგერს - პირს უკანაო

ქოთანს ქვაბის ამხანაგობა არ გამოადგებაო

პწკენა-პწკენითაო პატარძალი დაორსულდაო

მიზეზ-მიზეზ, დოს მარილი აკლიაო

გლეხს რომ ცხენზე შემოიჯენ, გადაგადგებსო

გლეხმა დაიკვებნა: გამთარი უქალამნოდ გაუღლიგეო

დედის პირი რომ იწყევლება, ძუძუები ილოცებიანო



راستگو از دل می‌گریست و نیرنگ باز از دیده.

راستگو را باید اسب زین کرده مهیا باشد.

راه دور را دوره کن و با تندرستی بمنزل برس.

راه کهن و دوست کهن را به ترک مگوی.

رئیس را باید یک چشم کور و یک گوش کر باشد.

رخت شوی نمی‌تواند میان مردم برهنه بزید.

رشوه دوزخ را هم می‌افروزد.

رشوه را پول سبب است و نذر را دل.

رقص را شگرد نیاز است ورنه خرس هم جنبیدن می‌تواند.

رکابدار فضول از عروس و داماد پیش می‌تازد.

روباه، آزارنده خویش را دوست داشت.

روباه از دام گریخته دیگر به سهولت در دام نمی‌افتد.

მართალი გულით გიროდა, მგყუანი - თვალებიითაო

მართლის მთქმელს ცხენი შეკამბული უნდა ჰყავდესო

შორი გზა მოიარე, შინ მშვიდობით მიდიო

ნუ დააგდებ ძველსა გზასა, ნურცა ძველსა მეგობარსაო

უფროსს ცალი თვალი ბრმა უნდა ჰქონდეს და ცალი ყური ყრუო

მრეცხავი გიგველ ხალხში ვერ იცხოვრებსო

ქრთამი ჯოჯოხეთს ანათებსო

მოსაყიდი ფულითაო, მოსაკითხი გულითაო

თამაშობას ხერხი უნდა, თორემ დათვმაყ იყის ძუნძულიო

მეგიჩარა მაყარი მეფე-დედოფალს წინ უსწრებდაო

მელას თაეისი მახრჩობელა უყვარდაო

ნახაფანგარი მელა ადვილად აღარ გაეგბისო

روباه بر دم مرغدانی جان می‌دهد.

روباه پوست خویش را با پای خویش آورد.

روباه دم خویش را شاهد آورد.

روباه هر چه در گمان داشت در خواب می‌دید.

روح آسیابان خوب در دوزخ است، روح آسیابان بد خود کجا خواهد بود؟

روز چشم دارد و شب گوش.

روزگار برای برخی پدر است و برای برخی پدر خوانده.

روزگار، چرب دنبه‌ای است که خوب می‌توانش برید.

روغن ریخته را نمی‌توان چنان گرد کرد که چیزی از آن برجای نماند.

ریسمان کشیده به زودی گسسته می‌گردد.

მელა საქათმის კარზე მოკედებაო

მელამ თავისი ტყაფი თავის უხვით მოიტანაო

მელამ თავისი კული მოწმედ მოიყვანაო

მელას რაც აგონდებოდა, ის ესიმზრებოდაო

კარგი მეწისქვილის სული ჯოჯოხეთშია, ავისა სადღა იქნებაო!

ღღეს თვალი აქვს და ღამეს ყურიო

წუთისოფელი ზოგისა მამაა, ზოგისა – მამინაცვალიო

სოფელი კარგი სათლელი ღუმბაო

დაღერილ ვრბოს ისე ვერ აიღებ, ცოტაც არ დარჩესო

გაჭიმული თოკი მალე გაწყდებაო

زاری از برای مرده دیگران سهل تر است.

زاری همسایه به گمان همسایه عروسی است.

زاغ آشیانه پُرپنچال را بر جهان برتر می‌شمرد.

زاغ آهنگ تقلید از بلدرچین کرد، نتواست آموخت، آن خود نیز فراموش کرد.

زاغ خود بوی گند می‌داد و آشیانه عوض می‌کرد.

زاغ دیده نداشت و از خدا مژگان می‌خواست.

زاغ نداشت و بوم می‌برد.

زاغ هم از زاغچه خویش خرسند است.

زبان بسته از بد زبان بهتر است.

زبان پیام آور دل است.

زبان جهان را فرو بلعید و شمشیر آهیخته نتوانست.

زبان را استخوان نیست و سخن را باژ.

სხვისი მკედარი აღვილი საგირელია

მეზობლის გირილი მეზობელს ქორწილი ეგონაო

ყვავს თავისი სკინგლიანი საბუდარი ქვეყანას ერჩიენაო

ყვავმა სიარულში მწყერს მიბაძა, ვერც მისი ისწავლა და თავისიც
დააეიწყდაო

ყვაგი თითონ ყარდა და ბუდეს იცელიდაო

ყვავს თვალი არ ჰქონდა, ღმერთს წამწამსა სთხოვდაო

ყვავს არ ჰქონდა, ბუს გაჰქონდაო

ყვავსაც თავისი ბახალა მოსწონსო

ენამუნჯი სჯობია ავმეგყველ მოსაუბრესა

ენა გულის მოციქულიაო

ენამ მოჭამა სოფელი და ამოღებულმა ხმალმა ვერაო

ენას ძვალი არა აქვს და სიგყვას - ბაჟიო

زبان گنگ را مادر وی می‌داند.
 زخم زبان سهم‌تر از زخم شمشیر است.
 زر آدم خسیس از آن وارث است.
 زر خُرد است اما بهایش کلان.
 زر را به خروار نمی‌فروشند.
 زر زرد از برای روز سیاه.
 زکریا^(۱) آن گاه که توگرسنه‌ای نان بلغور سرد چون شکر است.
 زمستان از راه می‌رسد اما برخی را پاکِرخ می‌شود و برخی را دست.
 زن آبستن را پای بر لب گور است.
 زن از شوهر ایراد می‌گرفت، حال آن که بی شوهر بود.
 زن اگر شانه کشید نه جفت گاو آهن جلو دارش نیست.
 زناشویی با زیباروی، خویشتن در غرقه گاه انداختن است.

۱. زکریا: نامی است عمومی و پرکاربرد در گرجستان که ریشه در متون مقدس دارد. م.

მუნჯის ენა ღელამ იცისო

ენისა დანაკოდარი ხმლისაგან უარესიაო

ბუნწის ოქრო მემკეიდრესაო

ოქრო პაგარაა, მაგრამ უასი ღიღი აქესო

ოქრო ფუთობით არ იყიდებაო

ყვითელი ოქრო შავი ღლისთვისაო

როცა გშია, გაქარია, ცივი მგადი შაქარია

გამთარი მოეა, - ზოგს ხელს მოსწევს, ზოგს - ფეხსაო

ორსულ ქალს ცალი ფეხი სამარეში უდგასო

ქალი ქმარს სწუნობდა და იყო იმის ამარაო

ქალმა თუ გაიწია, ცხრა უღელი ხარ-კამეჩი ვერ დააკავებსო

ღამაში ქალის ცოლად შერთვა წყალში ჩაეარღნაო

زن اگر خوب بود، خدا هم می‌داشت.

زن اگر شبیه شویش نیست، عاریه‌ای است.

زن به هنگام رفتن لاف می‌زد و جوانمرد هنگامه غریمت از کار.

زن بی حیا به دیگری درس حیا نتواند داد.

زن به شوی رفته به سرای پدر نظر انداخت و گفت: هنوز دوداز کنده بر می‌آید.

زن پدر، مادری نشاید کرد.

زن تندخوی سگ را قلاده کرد و خود لایید.

زندگان می‌دانند سر مرده را به کدام سوی گردانند.

زن گفت: مرد آن است که از شویم نترسد.

زنک گفت تا من آهن را بخورم درد، دل را صدر بار فروخورده است.

زن نشست به انتظار بخت، برنا نشست و جوانی رخت برپست.

زن و شوهر نیک بر یک دسته کج بیل هم جای می‌گیرند.

ცოლი რომ კარგი ყოფილიყო, ღმერთსაც ეყოლებოდაო

ცოლი თუ ქმარს არა ჰგავს, ნათხოვარი იქნებაო

ღიაცი მიმავალი იკეხნის, მამაცი - მომავალიო

უნამუსო ღიაცი სხვას ნამუსზე ეერ დაარიგებსო

გათხოვილმა ქალმა მამის სახლს გადახედა, - ბოლი კიდევ ამოუღისო!

დედინაცეალი დედობას ეერ იზამსო

კაპასმა ქალმა ძალღი დააბა და თითონ აყუდღაო

იმისი ცოცხალთ იციან, მკედარს საით უზმენ თავსაო

ქალმა თქვა: კაცად ის ჩამიგდია, ვისაც ჩემი ქმრისა არ ეშინიაო

ქანგმა თქვა: ვიდრე მე რკინა შეეჭამე, ღარღმა გული ასჯერ მოინელაო

ქალი იჯდეს - ბედს ელოდეს, ვაჟი იჯდეს - ბერდებოდესო

კარგი გუნებით ცოლ-ქმარი თოხის გარზე დაეგევაო

زیاده خواه اندک را هم از دست می دهد.

زیر بار بلا مرو که بیشتر بر تو انبار می شود.

زیر درخت کاشته شده مرد کهنسال فرزندان و نوه ها می آرمند.

زین بر پشت استر او را اسب نسازد.

ბეერის მლომმა ცოტაც დაკარგაო

ჭირს ნუ დაუწვები, უფრო დაგაწვებაო

მოხუცის დარგული ხის ქვეშ შვილები და შვილიშვილები ისვენებენო

ვირს უნაგირი ცხენად ვერ აქცევსო

ساز و یراق، دشمن می آورد.

ساقی خود را صاحب سفره می پندارد.

سالی به یکبار حتی سرگین نیز سبز می شود.

سبک سری پا را زمین گیر می کند.

سپری که به هنگام استفاده گردد خود شمشیر است.

سخن شیرین، در آهنین را می گشاید.

سخنی که از دوازده دندان گذر کند از دوازده کوه نیز می گذارد.

سر باشد ورنه کلاه به دست می آید.

سر بالایی گفت: من مرد جوان را خسته کردم و پیرمرد مرا.

سر بریده سخن نمی گوید.

سردار خوب می کوشد تا راه گریز را بر ارتش خویش ببندد.

سرای برآمده به دست مرد رازن تباه کرد اما خانواده زن ساخته را شیطان نیز

نتوانست فرو پاشد.

იარაღს მტერი მოიტანსო

მერიქიფეს თავი თამადა ეგონაო

წელიწადში ერთხელ ნეხვიც აყვავდებაო

თავის სიმჩატე ფეხის სიმძიმეაო

დროზე მოხმარებული ფარი ხმალიაო

ტკბილი სიტყვა რკინის კარს გააღებსო

თორმეტ კბილს რომ სიტყვა გადმოსცდება, თორმეტ მთას გადაივლისო

თავი იყოს, თორემ ქულს კი იშოვნისო

აღმართმა თქვა: ეაქეაცი მოვლალე და ბერიკაცმა მომღალაო

მოჭრილი თავი არ ლაპარაკობსო

კარგი სარდალი ცდილობს თავის ჯარს გასაქცევი გზა მოუჭრასო

კაცის აშენებული ოჯახი ქალმა დააქციაო, ქალისა კი ვერც ეშმაკმაო

سر خار در پاره سنگ فرو نشود.

سرخ گل در سرگین دان هم می‌روید.

سرخ گل را بچین و خار را آتش زن.

سرخوک را بر قالیچه نهادند، غلتید و در گل و لای افتاد.

سر دو قوچ در یک دیگ نخواهد پخت.

سر سپرده سرنوشت هم به بندگی جان دهد.

سرش را به باد داده بود و برای موهایش می‌گریست.

سرشکستن به از سرشکستگی است.

سرنوشت چون زن روپسی است، بر بی‌نوا ستم می‌کند و از عشق نوادار سرمست

می‌گردد.

سرنوشت هم شخم می‌زند، هم می‌کارد و هم می‌رویاند.

سگ از دم قصابی دور نمی‌شود.

سگ از سایه ترسیده به کنده پارس می‌کرد.

ეკლის წვერი ლოდზე არ დაერჭობაო

ეარდი სანეხეუმეც გაიზრდებაო

ეარდი მოკრიფე და ეკალს ცეცხლი წაუკიდო

ღორის თავი ხალიჩაზე დადევს, იგორა, იგორა და ისევ ლაშში ჩავარდაო

ორი ყოჩის თავი ერთ ქვაბში არ მოიხარშებაო

ბედის მორჩილი მონობაში მოკედებაო

თავის დამკარგველი თმებს დასტიროდაო

სახელის გატეხას თავის გატეხა სჯობიაო

ბედი უნამუსო ქალია: ღარიბს ჩაგრავს, მდიდრის ემხით მთვრალია

ბედი ხნავს და ბედი თესავს, ბედი მოიყვანს ყანასა

ძალდი საყვასბოს არ მოშორდებაო

ლანდისაგან დამინებული ძალდი ჯირკს უყეუდაო

سگ از لنگ بودن نمی‌میرد.

سگ بدخوی می‌لاید و می‌لاید، به فرجام خسته گردد و می‌ایستد.

سگ پوستین سگ را نمی‌درد.

سگ در خانه خویش بهره‌ای نداشت و به شکار مشتافت.

سگ را با احتساب صاحبش کتک می‌زنند.

سگ را کتک می‌زدند و عروس را می‌فهمانند.

سگ را نوازش کن اما چوب را رها مکن.

سگ زفت نه خود خورد نه کس دهد.

سگ زنده از شیر مرده به است.

سگ سپید به زیان پشم است.

سگ سرخ عمو زاده شغال است.

سگ قلاده شده، نگاهبان سرای نتواند بود.

ძალლი კოჭლობით არ მოკედებაო

აჲი ძალლი იყუფებს, იყუფებს, დაილლება და დადგებაო

ძალლი ძალლის ტყავს არ დახეხსო

ძალლი შინ არ ვარგოდაო, - სანადიროდ გარბოდაო

ძალლს პატრონის დახედულ სცემდნო

ძალლს სცემდნენ და რძალს ასმენდნენო

ძალლს მოულაქუცე, ჯოხს კი ხელიდან ნუ გააგდებო

აჲი ძალლი არც თითონ ჭამს, არც სხვას აჭმევსო

მკედარ ლომს ცოცხალი ძალლი სჯობიაო

თეთრი ძალლი მაგყლის ზარალიაო

წითელი ძალლი ტურის ბიძაშვილიაო

დაბმული ძალლი სახლს ვერ შეინახავსო

سگ گرسنه صاحب خویش را نیز گاز می‌گیرد.

سگ لاید و کاروان می‌گذرد.

سگ نیز بر در لانه خویش دلیر است.

سگ یک دل به دشمن پارس می‌کند و سگ بی وفا به کسان خویش.

سفره پرنان و نمک شمشیر آهیخته را به نیام می‌کشد.

سنگ هم که یک جا بماند خزه می‌گیرد.

سلاح نخجیرگر خوب زنگ نمی‌گیرد.

سمور را پوستش به مجازات می‌کشد.

سندان سخت از ضربت پتک نمی‌هراسد.

سنگ به آدم بدبخت در سربالایی می‌رسد.

سنگ از کوه جدا شد و استر گفت این هم بار من است.

سنگی که می‌غلطد جنبک نمی‌گیرد.

მშიერი ძაღლი პატრონსაც უკბენსო

ძაღლი ყეფს, ქარავეანი მიდისო

თავის კარებზე ძაღლსაც დიდი გული აქვსო

ერთგული ძაღლი მგერს უყეფს, ორგული - შინაურებსო

ამოღებული ხმალი პურ-მარილმა ჩააგოო

ერთ ადგილას გდება ქვასაც ხავსს გაუჩენსო

კარგ მონადირეს იარაღი არ დაეჟანგებაო

კეერნასაც თავისი გყავი სჯისო

მყარ გრდემლს უროს ცემისა არ შეეშინდებაო

უბედურ კაცს ქვა აღმართში მიეწევაო

მთას ქვა მოსწყდა და ვირმა - ჩემი საზიდი იქნებაო

აგორებულ ქვას ხავსი არ მოეკიდებაო

سوار شده بر اسب دیگری به زودی فرو می‌آید.

سود و زیان هر دو برادران یکدیگرند.

سوزن خُرد است اما از تیر سرباز کارگرت‌تر است.

سوزن دزد و شتر دزد هر دو یکی است.

سوگند دروغ تا نوه آدمی می‌رسد.

سوگند را باور دارم اما از دم^(۱) درشگفتم.

سهم صاحب بز لا اقل دم بز نیست؟

سیب را که بالا بیاندازی تا فرود آمدن، زمان می‌گذرد.

سیر بوی بد خود را حتی در سرکه پس از هفت سال نگاه می‌دارد.

سیر را به اورشلیم بردند، چون باز آوردند باز هم بوی گنده می‌داد.

سیر برای گرسنه نان ریز می‌کرد و فراز سرش بانگ می‌زد: اندک خور.

سیر گمان می‌برد که گرسنه هم سیر است!

۱. شخصی خروس همسایه را دزدیده بود و سوگند می‌خورد که خروس را ندیده است.

در صورتی که دم خروس از زیر عبایش پیدا بود.

სხვის ცხენზე შემჯდომი მალე ჩამოხტებაო

მოგება და ზარალი - ორივე ძმები არიანო

ნემსი პატარაა, მაგრამ მეომრის ისარზე მეტს აკეთებსო

ნემსისა და აქლემის ქურდი ორივე ერთიაო

ტყუილი ფიცი შეილიშვილამდე გასტანსაო

ფიცი მწამს, ბოლო მაკვირვებსო

თხის პატრონს აღარც თხის კუდიო?

ვაშლი რომ მაღლა შეაგდო, მის ჩამოეარდნამდისაც დრო გაივლისო

ნიორმა თავის სიმყრალე მმარშიაც კი შეიდ წელიწადს შეინახაო

იერუსალიმს ნიორი გაგზავნეს, მოიტანეს - ისევე ყარდაო

მაძლარი მშიერს წვრილად უფხვნიდა, თან დასძახოდა: ცოტა ჭამეო

მაძლარს მშიერიც მაძლარი ეგონაო

شاهد نایب کیست؟ داروغه او.

شاکیان جدا رفته به قضا نزد ارباب به حقیقت هستند.

شاهین را به پرواز درآر. آن چه که نیست، نخواهد بود.

شایعه را بگو و شایعه پراکن را در دست بگیر.

شتاب گر دیر می‌کند.

شتر را گفتند: گردنت گز است، گفت: کجای اندامم راست نماید؟

شتر هر چه ناتوان، اما در بر کشیدن خروار فرو نمی‌ماند.

شراب پیدا نمی‌شد و شیاطین مشک خیس میکردند.

شراب نسیه دو نوبت مستی آرد.

شر پگاه به از خیر شامگاه است.

شغال ولگرد از گرگ خوابیده کامیاب‌تر است.

شکارچی باید رد پای خویش را نیز بیاید.

ნაცელის მოწამე ვინ არისო და - გზირიო

ცალ-ცალკე მომზივანი ბატონს მართალი ეგონაო

ააფრინე ალალიო, რაც არ არი, არ არიო

ჭორი თქვი და მეჭორე ხელში დაიჭირეო

მოჩქარეს მოუგვიანდესო

აქლემს უთხრეს, კისერი მრუდე გაქვსო და - სხვა რა მაქვს სწორეო

აქლემი ისე არ დაფარდება, ვირის საპალნე კიდეე ვერ აიკიდოსო

ღვინო არსად იყო, ეშმაკები ტიკებს ალბობდნენო

ნისიად ნაყიდი ღვინო ორჯერ ათირობსო

დილის შარი სჯობია საღამოს ხეირსაო

მოწანწალე ტურამ აჯობა მწოლიარე მგელსაო

მონადირე თავის გამონაველზეც კი უნდა იხედებოდესო

شکسته از له شده بهتر است.

شماره از بهتر، کاستی نگیرد.

شمشیر از آن دشمن و عدالت از آن برادر.

شمشیر از نیرومند، حيله از خردمند.

شمشیر و سپر زن، اشک اوست.

شمع، دیگران را روشنایی می‌افروزد اما پای خویش را نه.

شمع و عود هیچ گاه راه خویش را گم نکنند.

شمع هیچ گاه تا پگاه نمی‌سوزد.

شنیدند که علی جان داده اما نمی‌دادند کدامین علی؟

شوهر از چالش باز می‌گشت و حکایت از همسرش می‌شنید.

شوهر بوی گنده همسر را در نمی‌یابد و زن، آن شوهرش را.

شوهر چو مرد، نزد زن پسند می‌افتد.

გაქეჟილს გატეხილი სჯობიაო

მჯობთა მჯობი არ დაილეუაო

მტერს ხმალი, ძმას - სამართალიო

ხმალი ღონიერისა, ხერხი - გონიერისაო

ქალის ფარ-ხმალი ცრემლია

სანთელი სხვას უნათებს, თავის ძირს კი - არაო

სანთელ-საკმეველი თავის გზას არ დაკარგავსო

სანთელი დილაბდე არავისა ნთებიო

გაუგონიათ, აღია მომკედარაო, ის კი აღარ იცინან, რომელი აღიაო

ქმარი ლაშქრიდან დაბრუნდა, ცოლი ამბავს მოუთხრობდაო

ქმარს ცოლის სიმყრალე არ ეცემა და ცოლს - ქმრისაო

დედაკაცს ქმარი სიკედილის შემდეგ მოეწონებაო

شیر پیر شد و خر بدو جفتک انداخت.

شیر را در لانه موش به عروسی خواندند.

شیر یک چشم را نمی‌توان لوچ خواند.

شیطان دوزخ را تباه نمی‌کند.

ლომი დაბერდა და ვირმა წიხლი ჩაჰკრაო

თაგვის სოროში ლომს ქორწილად ეპატიუბოდნენო

ცალთვალა ლომს ელმობას ვერ შეჰკადრებო

ეშმაკი ჯოჯოხეთს არ დაანგრევსო

صاحب از ربوده ناشکیب بود و گرگ از ناربوده.

صاحب دیوانه از کار دیوانه شرمنده است و دیوانه بی خیال.

صبر نقره و تعجیل آتش.

صحت ترازو در دستان کشنده اوست.

صد بار اندازه نمای و یک بار بیژر.

صفراهیچ گاه طعم شکر نخواهد گرفت.

მგელი დანარჩენს ჩიოდა, პატრონი - წანალებსაო

გიჟის პატრონს სცხვენია, გიჟს - არაო

ვინც მოითმენს - ვერცხლიაო, ვინც არა - ცეცხლიაო

სასწორის სისწორე ამწონავზე ჰკიდიაო

ასჯერ გაბომე და ერთხელ გაჭერიო

ნაღველას შაქრის გემო არ მიეცემაო

ضامن همیشه باید دست به جیب باشد.

თავლებს ხელი ჯიბეში უნდა ჰქონდესო

طبل "نمی‌خواستم" می‌زد و نه جام دوغ را سرکشید.

طوری آتش بنشان که از آن دود برنخیزد.

طوری کباب کن که نه خود بسوزد نه سیخ.

არმინდამ ცხრა ჯამი ღო შეჰამაო

ცეცხლი ისე გააქრე, რომ ბოლი არ აუვიდესო

მწვადი ისე შეწვი, არც მწვადი ღაწვა, არც შამფურიო

عادت از آیین استوارتر است!

عدالت من خنجر من است!

عروس بی خیر از نه جارو استفاده کرد و نتوانست یک اتاق را بروید!

عروس پیرزنی که خود روسپی بود، روسپی نخواهد شد!

عروس دوشیدن گاو را ندانست، گفت: آخورش کج است!

عسل باشد ورنه مگس خود از بغداد هم در می‌رسد!

عسل را با چشیدن می‌خورند و کشمش را دانه دانه!

عسل شیرین است اما همه آن را خوش ندارند!

ჩვეულება რჯულზე უმტკიცესიაო

ჩემი სამართალი ჩემი ხანჯალიაო

უხეირო პატარძალმა ცხრა ცოცხი მოიხმარა და ერთი ოთახი ვერ
გამოჰგავაო

ნაბოზარ დელამთილს რძალი არ გაუბოზდებო

პატარძალმა ძროხა ვერ მოწველა, - ბაკი მრუდუაო!

თაული იყოს, თორემ ბუში ბაღდადიდან მოვაო

თაულს ლოკვით ჭამენ, ქიშხიმს - მარცვლობითაო

თაული ტკბილია, მაგრამ ყველას როდი უყვარსო

غربال کِش و دیس کش هر دو به یکسان آه می کشتند.

غرقه شدن در دریا به از غرقه شدن به شبنم است.

გობისა და საცრის მზიდავი ორივე ერთნაირად კვნესოდაო

ცვარში დახრჩობას ზღვაში დახრჩობა სჯობიაო

فرزند شبان را شبان می‌برد و آن گوساله چران را گوساله چران.

فروتنی کوه‌ها را سر بزیر می‌کند.

فرو رفتن به از فرو کشیده شدن است.

فرو ریزاد آن دژ که بدان امید نداری.

فقیر اگر یکی بود هر روز نیمرو می‌خورد.

فلفل مفت از شکر نوشین تر است.

მენახირის შეილს მენახირე წაიყვანს, მეხბორის შეილს - მეხბორეო

თავდაბლობას მთებიც მოუდრეკიაო

ჩათრევას ჩაყოლა სჯობიაო

რა ციხის იმედიც არ გქონდეს, დაიქცეს ის ციხეო

გლახა რომ ერთი იყოს, ყოველდღე ერბო-კვერცხს შეჭამდაო

მუქთი წიწკა შაქარზე ტკბილიაო

قابلمه بلا استفاده مرا سنگ بشکند و غذایش نصیب سگ بشود.

قدر زر زرگر شناسد.

قلاّب زرین هرگونه ماهی را به دام می اندازد.

قوزک پای خواهر را برادر نشاید دید.

قورباغه از خرگوش آسیبۀ است و خرگوش از روباه.

قورباغه را بر قالیچه تشریف فرما کردند جست زد و در گودال فروشد.

قول، زن آدمی را نیز از او می گیرد.

قیر را هر چه بجوشانند بدل به عسل نشود.

ჩემი ურგები ქოთანი ქვასა და შეჭამანი ძაღლსაო

ოქროს ყადრი ოქრომჭედელმა იცისო

ოქროს ანკესი ყველანაირ თევზს იჭერსო

დის კოჭი ძმას არ დაუნახებო

კურდღელს მელიის ეშინია, ბაყაყს - კურდღლისაო

ბაყაყი ხალიჩაზე დააბრძანეს, ისკუპა და გუბეში ჩახტაო

პირობა კაცს ცოლს წაართმევსო

კუპრი რაც გინდა ადულო, თაფლად არ იქცევა

کار پس افتاده هنجار شیطان است!

کاسه لاک پشت شکست و او را بزم و ماتم هر دو به پاشد!

کانا در کار آزموده، از دانا خردمندتر است!

کانا می‌پنداشت که هدیه، پیشکشی سر راهی است!

کافر چون تُندر بشنود یاد خدای می‌کند!

کاهل را اندیشه بر آن است که دست و پایش ودیعه است!

کاه و آتش را نمی‌توان یک جا نهاد!

کبکی که کوکو می‌کند در دام می‌افتد!

کتاب دعا می‌خواندند و گرگ گفت: بره‌اش از آنِ من!

کج بنشین ولی راست بگو!

کچل از گرانی شانه گله داشت!

کچل اگر دارو می‌دانست سر خود را دوا می‌کرد!

გადაღებული საქმე ეშმაკისააო

კუს ბაკანი გაუტყდა, ჭირადაც ეყო და ლხინადაცო

რეგვენი ბრძენზე ბრძენია, რაშიაც გამოცდილიაო

ნაჩუქარი რეგვენს ნაპოვნი ეგონაო

ულმერთო ქუხილს გაიგონებს და ღმერთსაც მაშინ მოიგონებსო

გარმაც კაცს თავისი ხელ-ფეხი ნათხოვარი ჰგონიაო

თივა და ცეცხლი ერთად არ დაიდებაო

კაკანა კაკაბი მახეში გაებმებაო

მგელს კურთხევანი წაუკითხეს და - თიკან-კრავი მეო!

მრუდედ დაჯექ, მხოლოდ სწორედ ილაპარაკეო

ქაჩალი სავარცხლის გაძვირებას ჩიოდაო

ქაჩალმა რომ წამალი იცოდეს, თავის თავს უწამლებდაო

کچل سر را نمی‌خاراند و آن دم که خاراند سر تا سر می‌کندش!

کره‌اسب آن چنان که گوهر اوست می‌تازد!

کره‌اسب می‌خری از مادرش سراغ بگیر!

کره‌ای که جلوی مادرش می‌تازد یا بهره‌گرگ می‌گردد یا سهم شغال!

کدام آدمی از آن که خود پادشاه و همسرش شهبانو است دلزده است؟

کدام شوخی است که در آن از بن دل چیزی نهفته نباشد؟

کسی دست در کاسه تهی فرو نمی‌برد!

کشیش جان داد بی تطهیر!

کشیش خودی آمرزش ندارد!

ککِ خوک را اگر برپای بنشانی بر سرت بالا می‌رود!

کلاه نه از برای سر ما، از برای حیا بر سر ماست!

کلیسای بی صاحب را شیاطین صاحب خواهند شد.

ქაჩალი თავს ჯერ არ მოიფხანს, თუ მოიფხანა, სულ მოიგლეჯსო

კვიცი გვარზე ხტისო

დედა უკითხე და კვიცი ისე იყიდო

დედის წინ რომ კვიცი გაიქცევა, ან მგელი შეჭამს, ან გურაო

ვის მოსწყენია თავი მეფედ, ცოლი - დედოფლად!

ისეთ ხუმრობას რა ვუთხრა, გულისა არ ერიოსო

ცარიელ ჯამში ხელს არავენ ჩაყოფსო

მოკედა მღვდელი უზიარებელიო

შინაურ მღვდელს შენდობა არა აქვსო

ღორის გილი ფეხზე რომ დაისვა, თავზე აგალოდებო

ქუდი სიცივისათვის კი არა, სირცხვილისათვის გვხურავსო

უპატრონო ეკლესიას ეშმაკები დაეპატრონებიანო

کلید قلب در دوزخ پرداخته می‌گردد.

کنه به زیر دم اسب اصیل و کره استر به یک جور می‌خزد.

کودک را پرسیدند از چه زار می‌زنی؟ گفت می‌گیرم و کامم برمی‌آید.

کور به حصار واخورد و گفت جز از تو راهی نمی‌شناسم.

کور به دیگری نهیب زد: هش دار ای کور!

کوزه، آب را ریخت و جزایش را آبگینه داد.

کوزه در راهسار آب می‌شکند و ورزا در زمین شخم.

کوزه گر از هر سوی که بخواهد دسته کوزه را برمی‌آورد.

کوزه گفت: مرا اسب نیست اما هیچ گاه پیاده نرفتم.

کوزه هماره آب نمی‌آورد.

کولی را به پادشاهی برداشتند، نخست مادرش را بر استر نشانند.

کوه به کوه نمی‌رسد اما آدم به آدم می‌رسد.

გულის გასაღები ჯოჯოხეთში იჭედებაო

ბუზანკალი ბედაურსა და ჩოჩორს ერთნაირად უძვრება კულქეშაო

ბაეშეს ჰკითხეს: რაღა სტირიო და - გამიდის და იმიტომაო!

ბრმა ლობეს მიაღგა: შენს იქით გზა არა მაქვსო

ბრუციანმა სხვას მიაძახა: “პაი, შე ბრუციანო“

კოკამ წყალი დაღვარა და პატარა ლიტრა დატუქსესო

კოკა წყლის გზაზე გატყდებო, ხარი - ალომეო

მეჭურჭლეს საითაც უნდა, ქოთანს ყურს იქით გამოაბამსო

კოკამ თქვა: ცხენი არა მყავს, მაგრამ ფეხით არ მივლიაო

კოკა მუდამ წყალს არ მოიტანსო

ბოშას ხელმწიფობა უბოძეს და წინდაწინ თავისი ღედა შესვა ვირზედაო

მთა მთას არ შეხვდება, თორემ კაცი კაცს შეეყრებაო

که بیچاره تر است؟ مادرزن در سرای داماد.

که می گوید که دوغ من ترش است؟

کهنه از پاره شدن و پیر از آه کشیدن دست بردار نیست.

ვინ უფრო საბრალოა და - სიღვდრი სიძის კარზეო

ვინ იტყვის - ჩემი ღო მჟაუეო

ძველი ხეუასა და ბერი კენესას არ მოიშლისო

گاری اگر هیزم نمی آورد خود هیزم است.
 گاری ثروتمند از کوه هم می گذرد و آن بی نوادر راه راست نیز می لغزد.
 گاری سنگین است اما بار را سبک می سازد.
 گاو آهن تک از هیچ بهتر است.
 گاو را ببین و شیردان را همان طور عاریه کن.
 گاو را به گناه یک سال نازایی سر نمی برند.
 گاو گمشده نه لیتر دوشیده می شد و گاو برجای مانده دریغ از یک چارک.
 گاوی مرا لگد زند که بیش از من شیر می دهد.
 گاهی مصیبت شفاست.
 گذار کچل به کلاه دوز می افتد.
 گربه تعریف شده موش را نتوانست به چنگ آورد.
 گربه جیغ جیغو موش نتواند گرفت..

ურეში შეშას თუ ვერ მოიგანს, თითონ ხომ შეშა არისო

მდიდრის ურეში მთას გადაივლის, ღარიბისა - სწორე გზაზეც შეშლისო

ურეში მბიძეა, მაგრამ გვირთს კი ამსუბუქებსო

სულ არარაობას ცალუღელა ხარი სჯობიაო

ფური ნახე და საწველი ისე ითხოვეო

ერთი წლის ბერწობით ფური არ დაიკვლებაო

დაკარგული ძროხა ცხრა ლიტრას იწველიდა, დაუკარგავი – ერთ
ჩარექსაც არაო
ისეთმა ფურმა დამწიხლოს, ჩემზე მეტს იწველიდესო

მოგი ჭირი მარგებელიაო

კიდევ მივა ქაჩალი მექუდესთანო

ნაქებმა კატამ თაგვი ვერ დაიჭირაო

მჩხაენა კატა თაგვს ვერ დაიჭერსო

گریه دستش به گوشت نمی‌رسید، می‌گفت، امروز جمعه^(۱) است.

گریه، ماهی را دوست دارد اما از ترشدن پاها بیزار است.

گردن باشد و گرنه گاواهن یافت می‌شود.

گرسنگی آمد و آزره رفت.

گرسنگی چاشت خشک را نمی‌شناسد و سرما تن پوش کهنه را.

گر شکم همسایه دردناک است تو نیز بر شکمت دستار پیچ.

گر که آدمی نکو بخت است ورزایش نیز می‌زاید.

گر که آدمی هوای رقص کند، نشخوار گاومیش نیز او را به پایکوبی وا دارد.

گر که اربابت استر است بدو "هش" مزن.

گر که اربابت، رعیت خویش را نهیب می‌زند؛ بهانه‌اش همیشه چاق است.

گر که پیرمرد را سر پیری هوای آموختن ساز بر سر افتد، بهره‌اش را آن جهان دریابد.

گر که چشم نابینا یک شبینم اشک ریزد آن را گریه شمارند.

۱. روز جمعه در باور مسیحیان هنگام روزه است و در این ایام فراورده‌های گوشتی را

مصرف نمی‌کنند. (م)

კატა ვერ შესწვდა ძეხვსაო, - პარასკევია ღღესაო

კატას თევზი უყვარს, მაგრამ ფეხის დასველება ეზარებაო

კისერი იყოს, თორემ უღელი მოინახებაო

მოვიდა შიმშილი, წავიდა სირცხვილიო

შიმშილმა ხმელა არ იცის და სიცივემ - ძველაო

მეზობელს რომ მუცელი ტკიოდეს, შენც მუცელი აიხვიეო

თუ კაცსა ბედი აქვს, მომვერიც დაუმაკდებაო

თუ კაცს თამაშობა უნდა, კამეჩის ცოხნაზეც ითამაშებსო

ვირი რომ ბატონად გყავდეს, “ჰაცე“ არ უნდა შეჰკადროო

თუ ბატონი ყმას უწყრება, მიზეზი არ დავლევასო

ბერიკაცი რომ ჭიანურის დაკერას ისწავლის, საიქიოს გამოადგებაო

ბრმა თვალმა ერთი ცრემლის ცვარი რომ დააგდოს, ისიც გირილში
ჩაუვარდებაო

گرگ اگر شامه سگ داشت، جهان را از بن تباه می‌کرد.

گرگ از گرگی دست بردار نیست.

گرگ به گله زد، وای به حال آن که صاحب یک گوسفند است.

گرگ پر آوازه شد اما شغال جهان را به تباهی کشید.

گرگ تا به گلوگاه خویش ایمان نداشته باشد استخوان را فرو نمی‌برد.

گرگ در احتضار بود و گوسفند در هوای رقص.

گرگ را با شیرین زبانی نتوان اهلی کرد.

گرگ، شبان را گفت: سگ‌ها را بکش و مرا با گله‌ات کاری نیست.

گرگ که پیر شد مضحکه سگ می‌شود.

گرگ، گوسفند را ربود و گفت خود از تپه من بود.

گله واگردید و گوسفند چلاق در راس گله قرار یافت.

گریخته را یک راه در پیش است و جستجوگرش را یکصد راه.

მგელმა რომ ძალღივით სუნი იცოდეს, ქვეყანას ამოაგდებდაო

მგელი მგლობას არ მოიშლისო

მგელი ცხვარში გაერია, ვაი ერთის პატრონსაო

მგელს სახელი გაუვარდა და ტურამ ქვეყანა დააქციაო

მგელი ძვალს არ გადაყლაპავს, ყორყის იმედი რომ არა ჰქონდესო

მგელი კვდებოდა და ცხვარი კუნტრუმის გუნებაზე იყოო

მგელს ტკბილი სიტყვით ვერ მოიშინაურებო

მგელმა უთხრა მეცხვარეს: ე ძაღლები დახოცე და შენს ფარას ხელს
არ ვახლებო

მგელი რომ დაბერდება, ძაღლები ხუმრობას დაუწყებენო

მგელმა ცხვარი მოიტაცა: ჩემი სერისა იყოო

ფარა მობრუნდა და კოჭლი ცხვარი წინ მოექცაო

გაქცეულს ერთი გზა აქვს, მდევარს - ასიო

گریزنده و جستجوگر او هر دو نیازمند خدایند.

گزاره گوی را فروکوب و به پای انداز.

گل سرخ پژمرده باز هم به از گزنه است.

گل سرخ همسایه به دیده آدم پر رشک چون خار می آید.

گمان، چشم بسیار دارد.

گنگ را به سخن گفتن وامدار ورنه گویا را لال می سازد.

گوژ پشت را گور، پشت راست می کند.

گوساله ای که در آتیه ورزا می گردد از کفلش پدیدار است.

گوسفند بی صاحب در زمستان نیز پشم چینی می شود.

گوسفندگر همه گله را گرمی سازد.

گوسفند، گوسفند است اما چون خشمگین شد، شرزه می گردد.

گوش اول را نام "بشنو" است و گوش دوم را "گمانه".

გამქცევი და მღევარი ორივე ღმერთს ეხეწებოდაო

არამკითხე მოამბეო მიტყიპე და მიაგდეო

ღამჭკნარი ვარდი ჭინჭარს მაინც სჯობიაო

შურიან კაცს მემობლის ვარდი თვალში ეკლად ედებოდაო

ეჭეს ბევრი თვალეები აქვსო

მუნჯს ნუ აალაპარაკებ, თორემ ენიანს უენოდ გაგხდისო

კუზიანს სამარე გაასწორებსო

სახარე ხბოს სასკორეში შეეცყობაო

უპაგრონო ცხვარი ზამთარშიც იკრიჭებაო

ქეციანი ცხვარი მთელ ფარას გააქეციანებსო

ცხვარი ცხვარია, თუ გაცხარდა - ცხარეაო

ერთ ყურს ჰქვია ისმინეო, მეორეს კი - ისხლიგეო

گرسنه زیر بغل گرسنه تر از خویش را می‌سنتجد.
گوشت را بر سر گربه می‌کوبیدند و می‌گفت، خدا این گونه صاعقه را کم نکند.
گوینده نیک، شنونده نیک می‌طلبد.

მშვიერი დამშეულს უბეს უსინჯაედაო

კატას ძეხვი თავში ჩაჰკრეს და - ღმერთმა მაგისტანა მესი ნუ მომიშალოსო

კარგ მთქმელს კარგი გამგონე უნდაო

لاک پشت پا بیرون کشید و گفت، من هم همراه گله‌ام.
لحاف را تا بدان جا که رویت را بپوشاند بر خود بکشان.
لقمه زوری را حتی سگ نمی خورد.
لقمه شیرین را باید آخر خورد.
لقمه‌ای را فرو بر که گلوگیر نباشد.
لک لک در آسمان می پرید و در زمین سیخ می تراشیدند.

კუმ ფეხი გამოჰყო, - მეც ნახირ-ნახირაო

საბანი ისე დაიხურე, როგორც გაგიწვდებოდესო

მიძალებული ლუკმა ძაღლმაც არ შეჭამაო

ტკბილი ლუკმა ბოლოსაო

ისეთი ლუკმა ჩაყლაპე, ყელზე არ დაგადგესო

ზეცას წერო მიფრინავდა, ძირსა თლიდნენ შამფურებსა

ماتم گرفتن با خردمند به از به بزم نشستن با بی خرد است.

مادرانِ مردم محتاط نمی‌گیرند.

مادر دانایی می‌گریست و مادر نادانی می‌خندید.

مادر را ببین، پدر را ببین، بچه را دریاب.

مادر شوهر و عروس سرگرم هم چشمی بودند و خانه پر از زیاله شد.

مار از برون ابلق است و آدمی از درون.

ماراز برون پوست انداخت اما دلش مارانه برجای ماند.

مار، گزیدن نمی‌دانست و از آدمی فرا گرفت.

مار گزیده به تابستان، در زمستان از ریسمان می‌هراسد.

مارمولک آن قدر مار را در خواب دید تا به آخر تلف شد.

مال خویش نگاه دار و همسایه را دزد نخوان.

مال شبیه صاحب خود می‌گردد.

შეგნებულთან ჭირი სჯობია შეუგნებულთან ლხინსაო

ფრთხილთა დედანი არა ტირიანო

ვიცის დედა გიროდა, არვიცისა - იყინოდაო

დედა ნახე, მამა ნახე, შვილი ისე გამონახეო

რძალ-დედამთილის ჯიბრითა სახლი აივსო ნაგვითა

გველი გარედან არის ჭრელი, კაცი - შიგნიდანო

გველმა კანი გაიძრო, მაგრამ გული გველისა შერჩაო

გველმა კბენა არ იცოდა და კაცმა ასწავლაო

ზაფხულში გველის შეშინებულს ზამთარში საბლის ეშინოდაო

გველთან მზანებაში ხელიკი გაწყვეტილაო

შენ საქონელს მოუარე, რომ მეზობელს ქურდი არ დაუძახოო

საქონელი პაგრონს ემსგავსებაო

مال عاریتی بر تو زیبا نشسته است اما به زودی در آورده خواهد شد.

مال مشترک پر زیان است.

مالی که به صاحب خویش شبیه نیست، حرام است.

ماهی از تور گریخته بزرگ‌تر به دیده می‌آید.

ماهی از سر گنده گردد.

ماهی را نمی‌توان از دُم به دام انداخت.

ماهی به ماهی گفت: کمی آن ورتر. پاسخ شنید: هر دو در یک تابه بریان می‌شویم.

ماهی گفت: گفتم زیاد دارم اما دهانم پُر آب است.

ماهی گیر را باید نشیمن خیس باشد.

مرا به خوی ناگرفته آشنا مکن و از خوی گرفته جدایم مساز.

ماهی یک بار به تور افتاده دوباره در دام نمی‌افتد.

مرد بی پیراهن نه پیراهن در خواب می‌فرساید.

ნათხოვარი მოგიხდება, ისევ მალე გაგეხდებაო

საზიარო საზიანოაო

საქონელი თუ პატრონს არა ჰგავს - არამიაო

გაქცეული თევზი ღიღი გამოჩნდებაო

თევზი თავიდან აყროლდებაო

თევზს ბოლოთი ვერ დაიჭერო

თევზმა თევზს უთხრა: პატარა იქით მიიწიეო, და - საით მივიწიო,
ორივენი ერთ ტაფაში ვიწვითო

თევზმა თქვა: სათქმელი ბევრი მაქვს, მაგრამ პირი წყლითა მაქვს
სავსეო

მეთევზეს საჯდომი სველი უნდა ჰქონდესო

ლაურეველს ნუ ღამაჩვევ, ღაჩვეულს ნუ გადამაჩვევო

ერთხელ ბადეში ნაცემი თევზი მეორედ არ ეცემაო

უპერანგო სიზმარში ცხრა პერანგს ხედაო

مرد پیشتاز برای پشت سری خود چون پل است.

مرد را به پای دار می‌بردند و زنش می‌گفت برایم کفش قرمز بخر.

مرد زن مرده را زن دوم شیرین‌تر می‌نماید.

مرد شریف چوخای^(۱) فرسوده داراست.

مرد بد را ستایش کن و از او کناره‌گیر.

مردم می‌اندیشند که اسب تکتاز پیشتاز است.

مرده با پای خود به گورستان نمی‌رود.

مرده بر مرده آویخت و گفت: مرا تا قبر ببر.

مرغ سنگ خوار خود را فریب می‌دهد.

مرغ کور می‌پندارد همه جا دانه ریخته است.

مرغ وحشی مرغ اهلی را از خانه بدر کرده.

مرغ یک تخم می‌گذارد و به صد همسایه خبر می‌دهد.

۱. چوخا chokha واژه‌ای با ریشه ترکی به معنای روپوش و ردا که چونان لباس ملی گرجیان

به شمار می‌رود با گریبان گشاده میان تنگ و آستین و طراز گشاد با تزییناتی بروی سینه و

شانه (م)

წინა კაცი უკანა კაცის ხილიაო

კაცი ჩამოსახრჩობად მიჰყავდათ და ცოლი ეუბნებოდა: წითელი ქოშები
მიყიდეთ!

კაცს რომ პირველი ცოლი მოუკვდება, მეორე ცოლი გაუტკებებო

პატიოსან კაცს გაცვეთილი ჩოხა აცვიაო

აჲ კაცი აქე და ერიდეთ

მარტო მარბოლი ცხენი ხალხს მეწინავე ეგონაო

მიცვალებული თაეისით არ წავე სასაფლაოზეო

მკვდარი მკვდარს აეკიდა - სამარუმდის მიმიტანეთ

კაჲის მჭამელი ქათამი თავს იღორებსო

ბრმა ქათამს ასე ჰგონია, ყველგან ხორბალი ყრიაო

გარეულმა ქათამმა შინაური გააგლოვო

ქათამი ერთ კვერცხს დადებს და ას მეზობელს შეაგყობინებსო

مرغی که زیاد قدقد می‌کند تخم نمی‌دهد.

مرگ گفت هیچکس را نکشتم که تهمت زده نباشد.

مرگ هم خویش را دوست دارد.

مسافر باید در غروب به جستجوی منزلگاه باشد.

مسیح از سگ هار خود را پنهان نکرد و از مرد مست آری.

مسیح را در پوستینش هم شناختند.

مشارکت یک ساله و یاد صد ساله.

مصیبت دیگران چون نی در حصیر است.

مصیبت معهود به از بزم نامعهود است.

می‌فروش، بزاز می‌شناسد.

معامله بر سر شخم به از بر سر خرمن است.

معامله پدر و مادر ندارد.

კაკანა ქათამი კვერცხს არ დადებსო

სიკედელმა თქვა: ისე ვერავინ მოეკალი, რომ არას დააბრალონო

სიკედელსაც კარგი უყვარსო

მგზავრი ნაშუადღევს ბინას უნდა ეძებდესო

იესო ქრისტე ცოფიან ძაღლს არ დაემალა და მთვრალ კაცს დაემალაო

იესო ქრისტე ტყავეში იცნესო

მოზიარობა ერთი წლის, ხსენება - ასისაო

სხვისა ჭირიო - ღობეს ჩხირიო

შეჩვეული ჭირი სჯობია შეუჩვეველ ლხინსაო

მიკიტანი ბაზამობას ვერ იქმსო

მკაში პირობას ხენაში პირობა სჯობიაო

ვაჭრობას დედ-მამა არა ჰყავსო

مگر در کلیسای بزرگ، نیایش کوچک نمی‌شود انجام داد؟

ملا بر استر سوار بود و به جستجوی استر می‌گشت.

ملا مردم را به مسجد فرا می‌خواند و خود به دزدی وا می‌شد.

من و شوهرم به حساب نشستیم و برادر شوهر بی بهره ماند.

مورچه را عمر شش روزه بود و روزی شش ماهه با خود می‌کشید.

مورچه که پر در آوَرَد خدا عتابش می‌کند.

موش به سوراخ جا نمی‌شد، خواست کدو را نیز با خود به درون ببرد.

موش را بر پر خواباندند و به سوراخ گریخت.

موش زمین را کند و وا کند و سرانجام به گربه رسید.

موش گفت: کدام درنده بنیروتراز گربه است.

میان پنج انگشت، دو انگشت هم برابر نیست.

میانجی گر از همه بیشتر فرو کوفته می‌گردد.

დიდ საყდარში პატარა წირვა განა არ შედგებაო!

მოლა ვირზე იჯდა და ვირს ეძებდაო

მოლა ხალხს მეჩეთში ეძახდა და თვითონ საქურდლად მიდიოდაო

მე და ჩემმა ქმარმა ვიანგარიშეთ და ჩემ მაზლს არა ერგო-რაო

ჭიანჭველას ექვსი ღლის სიცოცხლე ჰქონდა და ექვსი თვის სარჩოს
მიატრევდაო

ჭიანჭველას რომ ფრთები გამოუვა, ღმერთი მაშინ გაუწყრებაო

თაგვი ხვრელში თვითონ ვერ ეტეოდა და გოგრის ჩატანა მოინდომაო

თაგვს ბუბბულში აწვენიდნენ და სოროში მიძვრებოდაო

თაგვმა თხარა, თხარაო, კატა გამოთხარაო

თაგვმა თქვა: კატაზე ძლიერი ნადირი არ მოიპოვებაო

ხუთ თითში ერთმანეთის ტოლი ორიც არ არისო

გამშველებელს ყველაზე მეტი მოხვდაო

میزبانی گرگ را بپذیر اما سگی با خویش به همراه گیر.
 میوه نارس را نچین که چون رسیده شود خود فرو می افتد.
 میهمان با "می روم می روم"، خانه را ویران می کند.
 میهمان خر میزبان است.
 میهمان خوانده شده پرروتر است.
 میهمان سرزده از آورده خود می خورد.
 میهمان میهمان را به دعوت می خواند و میزبان از هر دو بیزار بود.
 میهن را فرزندان نگویند از نسل پدر.

მგელმა რომ დაგპატიოს - ეწვიე, ოღონდ ძალღი თან წაიყვანეო

კუხე ხილს ნუ მოწყვეტ, დამწიფდება - თითონ ჩამოვარდებაო

წავალ-წავალა სტუმარი სახლის ამომგდებიაო

სტუმარი მასპინძლის ვირიაო

დაპატიებულ სტუმარს დიდი გული აქვსო

უდროოდ მოსული სტუმარი იმას მიირთმევს, რასაც თვითონ მოიტანსო

სტუმარი სტუმარს ეპატიებოდა, მასპინძელს ორივე სძულდაო

ის ურჩევნია მამულსა, რომ შვილი სჯობდეს მამასა

نابینا را گردیده نیست، بصیرت برجاست.

نابینا را ناله از چه بود، از نداشتن دو چشم بینا.

نام سگ را که می بری چوب به دست گیر.

نان پخته شده بیش هنباز کشتزار نیست.

نان و شراب کهنه اش خوش است و ارباب نوبه نواش.

نان و نمک، ارباب را نیز بنده گرداند.

نان هر که را می خوری به خدای او هم سوگند خور.

نان یتیم دیر پخته اما خوب پخته شد.

نخبیر محتاط با هر چهارپایش در دام میافتد.

نخبیر گر خوب به خرگوش آرمیده تیر نمی افکند.

نخست برخود سوزن بزن و سپس بر دیگران.

نخست خر را ببند پس به خدایش بسپار.

ბრმა ვერა ხედავსო, მაგრამ საზრავსო

ბრმა რასა ჩიოდა და - ორსაე თვალსაო

ძალლი ახსენე და ჯოხი ხელში დაიჭირეო

გამომცხვარი პური მიწას აღარ ეკუთვნისო

პური და ღვინო ძველი სჯობს, ბატონი - ახალ-ახალი

პურ-მარილი ბატონსაც კი ყმად გახდისო

ვის პურსაც ჭამდე, მისი ღმერთი იფიცეო

ობლის კვერი ცხვა, ცხვა, გვიან გამოცხვა, მაგრამ კარგად გამოცხვაო

ურთხილი ნადირი ოთხი ფეხით გაეზმისო

კარგი მონადირე დაწოლილ კურდღელს არ ესვრისო

ნემსი ჯერ შენ იტაკე და მერე სხვას ატაკეო

ვირი ჯერ ღააბი და მერე ღმერთს მიანდეო

ندید بدید نعل را دید و گفت چه چیز دیدنی است.

نراد خوب چه کند اگر دوشش اش به وقت نیاید؟

نرمی خاک از سختی کج بیل است.

نریان خوب تا زیانه نمی خواهد.

نریان خوب، جو خویش را فزونی می دهد و نریان بدرام تازیانه خویش را.

نسیه از آن دیگری است.

نگاه داشته شیطان سهم فرشته شد.

نگاهداز دزد، بدتر از دزد است.

نوازش زن پدر برای فرزند خوانده سنجده است.

نوامند از مرگ مرده و بی نوا از خرج مرده می نالد.

نوزاد هنوز به دنیا نیامده نامش را "آبراهام" می گذاشتند.

نوک کبوتر راستگو را چیدند.

უნახავმა ნალი ნახა, - ო, რა სანახავიაო!

რა ქნას კარგმა მონარდებმა, დროზე შაში თუ არ მოვაო

მიწის სირბილე თოხის სიმაგრეაო

კარგი ცხენი მათრახს არ დაიკრავსო

კარგი ცხენი ქერს მოიმაგებს, ავი - მათრახსაო

ნისია სხვისიაო

ეშმაკის შენახული ანგელოზმა გაიხმარაო

ქურდის შემნახელი ქურდზე უარესიაო

დედინაცვლის ალერსი გერისათვის ფშატის ეკალიაო

მდიდარი მკედარსა გიროდა, ღარიბი ხარჯსა ჩიოდაო

ყმაწვილი ჯერ არ დაბადებულიყო, აბრაამს არქმევდნენო

მართლის მთქმელ მტრედს ნისკარტი მოაჭრესო

نوه به پدر بزرگ عهد قدیم می‌آموخت.

نهال را تا خام است بایستی خم کرد.

نه به شیطان بنگرد نه صلیب بکِش.

نُه تن نتوانست از تن یک برهنه چیزی برآید.

نُه نفر، مرده را به خاک می‌سپردند و باز هم بر سرخاک مانده بود.

نیاز از خردمند، خردمندتر است.

نیاز، مرا پهلوی به پهلوی ملکه خواباند.

نیاز مرا به منزلگاه دشمن کشاند.

نیرو آمد و عدالت تهی شد.

نیرو سربالایی را شخم می‌زند.

نیزه در انبان پنهان نگردد.

نیش مگس پاییزی سوزان‌تر است.

შვილიშვილი ბაბუას ძველ დროს ასწავლიდაო

სანამ წნელი ნედლია, მანამ უნდა მოგრიხოო

ნურც ეშმაკს დაინახავ და ნურც პირჯვარს დაიწერო

ტიტველა კაცი ცხრათ ვერ გაპარცვესო

მკედარს ცხრა კაცი მარხავდა და დაუმარხავი დარჩაო

გასაჭირი ბრძენზე ბრძენიაო

გაჭირვებამ დედოფალთან დამაწვინაო

გაჭირვებამ მტრის კარს მიმიყვანაო

მოვიდა ძაღაო, სამართალი დაიცაღაო

ძალა აღმართს ხნავსო

შუბი ხალთაში არ დაიმალებაო

შემოდგომის ბუბი უფრო მწარედ იკბინებაო

وام گفت: از درز خُرد فرو شوم و از دروازه برون نتوانم آمد.

ودیعہ را حتی گرگ حفظ کرد و پیغام را حتی گنگ به انجام می‌رساند.

ورزا با شاخش می‌بندند و زن را به زبان.

ورزا را به ورزا ببند یا رنگش دگرگون می‌شود یا خوی او.

ورزای بی دم برای دیگری مگس می‌پراند.

ورزای پیر را اگر سر ببرند به از رام کردنش است.

ورزای کور می‌پندارد که زمین شخم زده دسترنج اوست.

ورزایی که با گاو میش کشتی می‌گیرد شاخهایش به جای نمی‌ماند.

ورز دادن زیاد خمیر را خراب نمی‌کند.

وقتی سخن بسیار شود، عمل کاستی می‌گیرد.

وقتی که با سخن نمی‌توانی بفهمانی با گریبان حالی کن.

وقتی که خرج از کیسه تو نیست به از بزم دیگران هیچ نیست.

وقتی مادر، مادر خوانده است، پدر نیز پدر خوانده خواهد بود.

ვალმა თქვა: ჭუჭრუტანაში შემოვძვრები და კარებში კი ველარ
გამოვეტევიო
მიბარებული მგელმაც შეინახა, დაბარებული მუნჯმაც შეასრულაო

ხარს რქით დააბამენო, დელაკაცს - ენითაო

ხარი ხართან დააბი, ან ფერს იცელის ან ზნესაო

კულა ხარი თავისთვის არ იყო, სხვას ბუმებს უგერებდაო

ბებერი ხარის ხედნას დაკელა სჯობიაო

ბრმა ხარს სხვისი მოხნული თავისი ჰგონიაო

კამეჩის მოჭიდავე ხარს რქები არ შერჩებაო

მეტი ზელა ცომს არ წაახდენსო

როცა სიტყვა ხშირდებაო, მაშინ საქმე მცირდებაო

როცა ვერ გაატვინო სიტყვით, გაატვინე კისრითაო

როცა შენი არ იხარჯვის, სხვის ლხინს ნურა გირჩევნია-რა

როცა ღელა ღვლინაცვალა, მამაც მამინაცვალაო



هر آن که کسی را دوست بدارد هم او نزدش زیباست.
هر چه بر دستم ریزی همان بر ریش تو می‌مالم.
هر چه بکاری همان می‌دروی.
هر چه در راهب است در مردم اوست.
هر چه در تغار ندا در دهی همان پژواک را می‌شنوی.
هر چه را که زن نمی‌پسندد شوهر او نیز نتواند خورد.
هر چه سرگین را بیشتر زیر و رو کنی، بیشتر بوی گنده بلند گردد.
هر خانواده دست کم یک گوش پشت دارد.
هر دستی که از روی دادگری بریده شود دردناک نخواهد بود.
هر دهشی باز دهی دارد.
هزار دیوانه می‌دود و هر مردمی دیوانه خود را عزیز می‌دارد.
هر ساز نوازی به همان ساز می‌رقصم.

ვისაც ვინ უყვარს, მისი ლამაზი ის არისო

რასაც ხელზე დამისხამო, წვერზეც იმას წაგისვამო

რასაც დათეს, იმას მოიმკიო

როგორიც ბერიო, ისეთი ერიო

ქვევრსაც რასაც ჩასძახებ, იმასვე ამოგძახებსო

რაც ცოლს არ უყვარს, იმას ქმარი თავის ღლეში ვერ შეჭამსო

ნებეს რაც უფრო გაჰქექავ, უარესად აყროლდებაო

თითო კუზიანი ოჯახს არ გამოელევაო

სამართლით მოჭრილი ხელი არ მეტკინებაო

მომციას მიმცია უნდაო

ათასი გიჟი გარბოდა, ყველას თავისი ერჩივნაო

როგორც დამიკრავ ფანდურსა, მეც ისე დაგიროკლებიო

هر سخن بخردانه در گوش ابله خفته است.
 هر سخن هنگامه‌ای دارد و هر گفتگویی جای خویش.
 هر کدام از انگشتان را که بیرم سوزشش یکسان است.
 هر که به باد تف کند به خویش تف کرده است.
 هر که خویشتن را ارج نگذارد دیگری را پاس نخواهد داشت.
 هر که سرای ساخته شده را بنگریست، پنداشت که تنوشی خود از خاک برسته است.
 هر که هر چه می‌خواهد بگوید آسیاب اما به خود می‌پوید.
 هش زیاده ورزا را می‌رماند.
 هر گردابی که مرا در خود غرقه کند، دریایش نام نهم.
 همان که سگ را کشت همان بکشاندش.
 همان گرگی که من دیدمش همان مرا بدرد.
 همان گونه که صاحب خانه گفت استر را ببند.

ჭკვიანურ სიტყვას რეგვენის ყურში სძინავსო

ყოველსა სიტყვას დრო უნდა, ლაპარაკს - მისი ადგილი

რომელ თითსაც მოეიჭრი, ყველა ერთნაირად მეტკინებაო

ვინც ქარს შეაფურთხებს, თავის თავს შეაფურთხებსო

ვინც თავის პატივი არ იცის, არც სხვისი პატივი არ ეცოდინებაო

ვინც სახლი აშენებული ნახა, ბოძი თავისით ამოსული ეგონაო

ვინც რა უნდა თქვასო, წისქვილმა კი ფქვასო

ბევრი “პოი-პოი“ ხარს უკუღმა წაიყვანსო

რომელი მორევიც მე დამახრჩობს, ყველასთვის ზღვა დამირქმევიაო

ძალდი ვინც მოკლა, მანვე გადაათრიოსო

ისევე ჩემმა ნახულმა მგელმა შემჭამოსო

პატრონმა როგორც გითხრას, ვირი ისე დააბიო

همرنگ دیوانه شو و همنشین فرزانه.

همسایه خوب و نزدیک به از برادر دور.

همسایه گمان می‌کند که مرده همسایه نمرده که خواب است.

همسایه گمان می‌کند که مرغ همسایه شتر است.

همسر خوب شمشیر آهیخته شوی را به نیام فرو بردو بدش شمشیر در نیام شده را
برمی‌کشد.

همسری آهنگر به از معشوقگی پادشاه است.

همنشینی با روباه به کار خروس ناید.

هنباز اگر خوش بود خدا برای خویش می‌گزید.

هنگام که دلتنگ نان هستند، سخن از کباب در میانه نیست.

هنگام که نوبت شبانه من شد شینگ^(۱) نایاب شد.

همه از پر چین کوتاه می‌گذرند.

همه سگ‌ها را با یک چوپ نمی‌توان راند.

هیچ کس گور دیگری را پر نمی‌کند.

۱. شینگ *Tragopogon dorientalis* گیاهی است از تیره مرکبان که علفی و دارای برگ‌های

دراز است، شینگ جز گیاهان خوردنی است و در اغذیه مصرف می‌شود. (م)

გიჟს აჰყე და ჭკეიანს დაჰყეო

მახლობელი კარგი მეზობელი სჯობია შორეულ ძმასაო

მეზობელს მეზობლის მკედარი მძინარე ეგონაო

მეზობელს მეზობლის ქათამი აქლეში ეგონაო

კარგმა ქალმა ამოღებული ხმალი ჩააგებინა ქმარს, ავმა ქალმა შენახული
ამოაღებინაო

მეფის საყვარლობას მჭედლის ცოლობა სჯობიაო

მამალს მელიის მეგობრობა არ გამოადგებაო

განაყოფი რომ კარგი იყოს, ღმერთსაც ეყოლებოდაო

როცა პური ენატრებათ, მწვადზე არ ბაასობენო

მე რომ მენახირედ დაედექი, ჟამფარა მაშინ გაწყდაო

ყველა დაბალ ღობეზე გადადისო

ყველა ძალდი ერთი ჯოხით არ გაიდევნებაო

სხვის საფლავს ვერაუინ ამოავსებსო

یا رو از درخت پایین افتاد و مارش هم گزید!

یتیم خود ناف خویش را می بُرد!

یک اخگر کوچک هم، انباشته را می سوزاند!

یک امانت دار خوب به از صد روزی رسان بد است!

یکی خرس را دید و به جستجوی رد پای او بود!

یک باره دیدن شناختن است و دوباره دیدن برادر خواندگی!

یک بار هم خورشید برای بیچاره بر می آید!

یک بار هم خورشید بر دوزخ روشنایی می افکند!

یک جام می، شمشیر آهیخته رابه نیام فرو می برد!

یک چشم سالم به از دو دیده معیوب است!

یک دست خاموش است و دو دست آوا دارد!

یک دولتمند نتوانست بی نوایی را از خاک برگیرد و خود نیز بی چیز شد!

კაცი ხიდან ჩამოეარდა და ძირს გველმა უკბინაო

ობოლი თავის ჭიქს თვითონვე მოიჭრისო

ცეცხლის პატარა ნაპერწკალი მთელ ხროვას გადაწვავსო

ას ცულ მშოენელს ერთი კარგი შემნახველი სჯობიაო

კაცი ღათესა ხედავდა და მის კეალს ეძებდაო

ერთი ნახვა ცნობაა, ორი ნახვა - ძმობააო

ერთი ღლე საწყალსაც გაუთენდებო

ერთხელ ჯოჯოხეთსაც მიაღგება მზეო

ერთმა ჭიქა ღვინომ ამოღებული ხმალი ჩააგოო

ერთი საღი თვალი ორ ბრუციან თვალს სჯობიაო

ერთი ხელი ჩუმად არის, ორი გაირებს ტკაცანსაო

ერთმა მდიდარმა ერთი ღარიბი ვერ ააშენა და თვითონაც გაღარიბდაო

یک دیوانه سنگی به آب می اندازد و هفت فرزانه آن را بیرون نتوانند آورد!

یک روز نصیب یهودی شد، آن هم شنبه بود!

یک روزه سروری هم سروری است!

یک سیب گندیده نه سیب را گنده می کند!

یک عباسی اگر تو را خرسند نمی کند لا اقل دو عباسی باید داشته باشی!

یک شپش پا شکسته از نه رختخواب گذشت!

یک چماقدار بر صد کوزه گر پیروز است!

یک گرگ پیر جان می دهد و هزاران توله گرگ بر جای می مانند!

یک گفت از دم خود سر در نمیاورم: سرد را گرم و گرم را سرد می سازد!

یک گوسفند را دو جا سر نمی بُرنند!

یک مرده را در دو گور نمی خوابانند!

یک موش نجس خمره صد منی را نجس می کند!

ერთი სულელი წყალში ქვას ჩააგდებს და შვიდი ბრძენი ვერ ამოიღებსო

ურიას ერთი ღლე შეხვდა, ისიც - შაბათიო

ერთი ღლით ბატონობაც ბატონობა არისო

ერთი დამპალი ვაშლი ცხრა ვაშლს დააღპობსო

აბაზის დამწუნებელსა ორი აბაზი მაინც უნდა გქონდესო

ერთმა ფეხმოტეხილმა გილმა ცხრა ლოგინი გადაიარაო

ერთმა მეკომბლემ აჯობა ას მეჭურჭლესაო

ერთი ბერი მგელი კვდება, სხვა ათასი ლეკვი რჩებაო

კაცმა თქვა: ამ ჩემი სულისა ვერა გავიგე-რა, ცივს ათბობს და თბილს
აცივებსო

ერთი ცხვარი ორ ალაგას არ დაიკვლებაო

ერთ მკედარს ორ საფლავში არ მარხავენო

ერთმა ბილწმა თაგვმა ასკოკიანი ქვეერი წაბილწაო

یک هیمة نیم سوز دود می‌کند و دو هیمة آتش می‌افروزد!

یکی بز می‌فروخت و از شاخش لب به تعریف می‌گشود!

یکی به دیگری تاکستان پیشکش کرد و مرهون از آن جا انگوری هم بدو نداد!

یکی تبر خویش را گم کرد و اندیشید - مبادا آن را وارونه تیز کنند!

یکی را آب می‌برد و می‌نالید: من که به تو سر سپرده‌ام از چه تکانم می‌دهی؟

یکی را اسب نبود و آرزوی زین می‌کرد!

یکی رادر خانه کان زر بود و در بیرون در شتاب کار!

یکی را زن گریخته بود و می‌گفت خدا نکند کسی بر او بوسه زند!

یکی را کشیش خوش می‌آید و دیگری را زن کشیش!

یکی سرش دردناک بود و دارو به پایش می‌زدند!

یکی گوسفند یا هزار، هر دو نیازمند شبانند!

یکی همسر را رها کرده بود و بر عمه زن دلباخته!

ერთი მუგუზალი ხრზოლავს, ორს ცეცხლი უკიდია

ერთი კაცი თხას ყიდდა და რქებს უქებდაო

კაცმა კაცს ვენახი აჩუქა და იმან ყურბენიც აღარ აჭამაო

კაცმა ხელეჩო დაკარგა და - ვაი თუ გარეთა პირიდან გალესონო

ერთი კაცი წყალს მიჰქონდა და - ხომ მოგდეუ, რაღას მანჯღრევო

კაცს ცხენი არ ჰყავდა, უნაგირს ნატრობდაო

კაცს ოქრო შინ სათხრელი ჰქონდა, კარში საქმეს ეშურებოდაო

კაცს ცოლი გაექცა და - ნეტავი არაეინ აკოცოსო

ზოგს მღვდელი მოსწონს, ზოგს - მღვდლის ცოლიო

კაცს თავი სტკიოდა და წამალს ფეხზე უსვამდნენო

ერთ ცხვარსაც მწყემსი სჭირდება და ათასსაცაო

კაცს ცოლი გაეშვა და ცოლის მამიდას ყვარობდაო

ქართული ანდაზები შევარჩიეთ “ხალხური სიბრძნის” V ტომიდან.¹ ჩვენი არჩევანი განაპირობა იმან, რომ ეს ქართული ანდაზების აკადემიური გამოცემა. იგი ეყრდნობა 60 ნაბეჭდ და 50 ხელნაწერ წყაროს. მასში წარმოდგენილია შემდგომ გამოცემულ კრებულებში მოცემული ნიმუშების უმეტესობა. მასალა დაყოფილია რამდენიმე ჯგუფად. მკითხველს ეთავაზობთ მხოლოდ იმ ნიმუშების თარგმანს, რომელთაც შემდგენელი ლექსება “ხალას ანდაზებს” უწოდებს. “ხალას ანდაზათაგან” ითარგმნა ძირითადი ნიმუშები და არა მათი ვარიანტები. თუმცა იმ იშვიათ შემთხვევებში, როდესაც ვარიანტი ხელს უწყობს ძირითადი ანდაზის შინაარსის გააზრებას, ან მასზე შეგი პოპულარობით სარგებლობს ხალხში, ვარჩიეთ ვარიანტი მიგვეწოდებინა ირანელი მკითხველისათვის. თუკი რომელიმე ქართული ანდაზა, მიუხედავად მისი პოპულარობისა, აღნიშნულ კრებულში გამოორჩენილი იყო, საჭიროდ ჩათვალათ მკითხველისათვის მისი სხვა კრებულიდან მიწოდება.

წინამდებარე კრებულს საფუძვლად დაედო ანბანური კლასიფიკაცია, რომელიც მიუხედავად მისთვის დამახასიათებელი მოგიერთი ნაკლისა, ფართო საზოგადოებისათვის გამიზნული ამ წიგნისათვის უპრიანად მოგვეჩვენა.

ირანელი მკითხველისათვის ეს კრებული ალბათ რამდენადმე უჩვეულო იქნება, რადგან ირანში გამოცემულ სპარსული ანდაზების კრებულებში, როგორც წესი, საკუთრივ ანდაზების გარდა გაუმეორებელ შეტანილია აფორიზმები, ანდაზური თქმანი, იდიომები, მყარი შედარებანი და მისთ. ირანელის ცნობიერებაში ყოველივე ეს ერთი ცნების ქვეშ ერთიანდება და, ამდენად, წინამდებარე გამოცემაში მან, შესაძლოა, ფრამეოლოგიური მასალა მოისაკლისოს.

მთარგმნელები მაღლიერებით მიიღებენ “1001 ქართული ანდაზის” მიმართ გამოთქმულ შენიშვნებსა და რჩევებს, ამასთან, იმედოვნებენ, რომ მიაღწევენ დასახულ მიზანს და ირანელ მკითხველს ქართული ფოლკლორისა და ლიტერატურისადმი ინტერესს გაუღვიძებენ.

დასასრულ, მთარგმნელები დიდ მაღლიერებას გამოხატავენ საქართველოში ირანის ისლამური რესპუბლიკის ელჩის მისი აღმატებულების ბატონი აქბარ ამინიანისადმი და ირანის ისლამურ რესპუბლიკაში საქართველოს ელჩის მისი აღმატებულების ბატონი ჯემშილ გიუნაშვილისადმი “1001 ქართული ანდაზის” გამოცემის საქმეში გაწეული ყოველმხრივი მხარდაჭერისა და თანადგომისათვის.

თეა შურღიაი

¹ ხალხური სიბრძნე, ანდაზები, მახვილსიტყვაობა, გამოცანები, V, 1965

წინასიტყვაობა ქართული მკითხველისათვის

“1001 ქართული ანდაზა” ირანელ მკითხველთა ფართო წრისათვის არის განკუთვნილი და ქართული ფოლკლორის ამ ნიმუშების სპარსულ ენაზე თარგმნის პირველ მოკრძალებულ ცდას წარმოადგენს.

წინამდებარე გამოცემით სარგებლობა ან მისი აუ-კარგიანობის შეფასება მხოლოდ სპარსული ენის მცოდნე ქართველ მკითხველს შეუძლია. საჭიროდ ჩავთვალეთ, მიგვემართა მისთვის და მოკლედ გაგვეცნო ამ კრებულის გამოცემის მიზნები, მისი სტრუქტურა და მასალის შერჩევის პრინციპები.

ქართული, თუნდაც რიგითი მკითხველისათვის, არ არის საჭირო იმ ღვაწლისა და დამსახურების შეხსენება, რომელიც ქართველ მთარგმნელებსა და ირანისტებს მიუძღვით სპარსული ენისა და ლიტერატურის წინაშე. სამწუხაროდ, ირანელ მკითხველს თითქმის არა აქვს საშუალება, გაეცნოს ქართული ლიტერატურის ნიმუშებს მშობლიურ ენაზე. ვფიქრობთ, ირანელებმა და ქართველებმა ერთობლივად უნდა იზრუნონ ამ ვითარების გამოსასწორებლად და ალბათ ქართველებს მეტი მონდომება გემათებს.

ამ თვალსაზრისით მეტად მნიშვნელოვან ფაქტს წარმოადგენს 1998 წელს თეირანში საქართველოს საელჩოს თანადგომით “ვეფხისტყაოსნის” სრული პროზაული თარგმანის გამოცემა, რომელიც ინგლისური, არაბული, ტაჯიკური და გარკვეულწილად რუსული თარგმანებიდან არის შესრულებული. წინამდებარე კრებულის ერთ-ერთი მთარგმნელის ბაგონი ფარშიდ დელმადის დიდი შრომის, თავდადებასა და სიყვარულის შედეგია “ვეფხისტყაოსნის” ტექსტის სრული გამოცემა სათანადო კომენტარებითა და მეცნიერული გამოკვლევით.

“1001 ქართული ანდაზა” არ წარმოადგენს აკადემიურ გამოცემას და, ამდენად, შევეცადეთ, არ გადაგვევირთა იგი კომენტარებით, სტრუქტურულად მარტივი და გამოსაყენებლად იოლი სახე მიგვეცა მისთვის. რამდენადაც ანდაზები მისი შემქმნელი ხალხის აზროვნების წესის, მწე-ჩვეულებებისა და საუკუნეების მანძილზე მიღებული გამოცდილების ამსახველია, ამდენად ფოლკლორის ეს ნიმუშები ამა თუ იმ ერის სხვა ერისათვის გაცნობის ერთ-ერთ საუკეთესო საშუალებად გვესახება. ამასთან, მსოფლიოს ხალხების აზროვნების წესის სიახლოვე ყველაზე მეტად სწორედ ფოლკლორში, განსაკუთრებით კი, ანდაზებში ვლინდება და ამიტომაც ურთიერთგაგებას და უცხო ერის მსოფლმხედველობისა და სამყაროს შესახებ წარმოდგენების აღქმაგურ აღქმას აქ უფრო მეტად უნდა მოველოდეთ.

გემოთქმულიდან გამომდინარე, კომენტარების დართვისას გარდაუვალი აუცილებლობით ვხელმძღვანელობდით. შევეცადეთ, განმარტება ყოფილიყო მოკლე და ამომწურავი. ნიმუშების შერჩევისას ჩვენთვის მთავარი იყო ამა თუ იმ ქართული ანდაზის პოპულარობა, ირანელი მკითხველისათვის მისი ადვილად აღქმის შესაძლებლობა.

რედაქტორი პროფ. ჯემშიდ გოუნაშვილი

ირანის ისლამური რესპუბლიკის საგარეო საქმეთა სამინისტროს გამოცემლობა

სახელითა უზენაესისაითა

ათასერთი

ქართული ანდაზა

თარგმნეს,
წინასიტყვაობა და კომენტარები
დაურთეს

თეა შურღაიამ და ფარშიდ დელშადმა

თეირანი

2002